

## همکاری‌های ژئواکونومیکی و رقابت‌های ژئوپلیتیکی چین و امریکا در منطقه آسیا- پاسیفیک در قرن بیست و یکم

بهادر زارعی- استادیار گروه جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران  
سیدمهدی موسوی شهیدی\* - دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۱۳

تاریخ ارسال: ۱۳۹۷/۱۰/۲۵

### چکیده

این پژوهش به دنبال بررسی کارکرد ژئواکونومیکی و ژئوپلیتیکی دو بازیگر جهانی امریکا و چین در منطقه آسیا- پاسیفیک است. چین، به عنوان بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی و نظامی منطقه پاسیفیک و تا یک دهه آینده به عنوان یکی از دو قدرت بزرگ جهانی، و امریکا امروز، به عنوان تنها ابرقدرت جهان، عضو غربی منطقه پاسیفیک و دارای منافع فراوان و شرکای اقتصادی و نظامی در این منطقه است. این دو کشور با دو مدل همکاری و رقابت در منطقه پاسیفیک در برابر یکدیگر در حال نقش‌آفرینی‌اند. با افزایش مداوم قدرت اقتصادی، فناوری، و نظامی چین، نگرانی امریکا از این کشور نیز رو به فزونی است. از یک سو، امریکا نمی‌تواند از ظرفیت بزرگ ژئواکونومیکی چین برای اقتصاد پویای خود بهره‌برد و از سوی دیگر قدرت اقتصادی و نظامی به سرعت رو به رشد چین و اختلافات ژئواکونومیکی، ارضی، مرزی، و امنیتی که چین با همسایگان پاسیفیک خود دارد بهانه مداخله و نظارت امریکا در منطقه را فراهم می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد ظرفیت بزرگ ژئواکونومیکی چین و منافع سرشاری که اقتصاد و بازار رو به رشد چین و قدرت نقش‌آفرینی این کشور در عرصه جهانی نصیب امریکا خواهد کرد، چشم‌انداز همکاری ژئواکونومیکی بین دو کشور بیش از رقابت‌های ژئوپلیتیکی در این قرن خواهد بود، اگرچه امریکا از سود نظامی رقابت‌های ژئوپلیتیکی منطقه پاسیفیک نیز دست نخواهد کشید و با افزایش قدرت اقتصادی و نظامی و نفوذ جهانی چین و پیشی گرفتن بر امریکا در این قرن، دو کشور سازش و همکاری را بر ستیز ترجیح خواهند داد.

کلیدواژه‌ها: امریکا، چین، رقابت ژئوپلیتیکی، منطقه آسیا- پاسیفیک، همکاری ژئواکونومیکی.

## مقدمه

بخش آسیای پاسیفیک کلان‌منطقه سواحل شرقی و غربی اقیانوس آرام را دربر می‌گیرد و شامل همه کشورهای آسیای شرقی، جنوب شرقی، کشورهای قاره استرالیا و کشور پهنوار روسیه است. در کرانه غربی اقیانوس آرام کشورهای امریکای شمالی، مرکزی، و جنوبی قرار دارند. امریکا عضو غربی پاسیفیک و به دلیل قدمت حضور مستقیم در منطقه (از جنگ جهانی دوم تاکنون) به همکاری ژئواکونومیکی و رقابت ژئوپلیتیکی با بازیگران این منطقه مشغول است. قرن بیست‌ویکم را اقتصاددانان و استراتژیست‌ها و صاحب‌نظران بزرگ (از جمله برژینسکی، میرشایمر، کسینجر، تارو، و گیلپین) قرن آسیا- پاسیفیک می‌دانند که نیمی از جمعیت کره زمین و بازار مصرف مرکز سرمایه و خاستگاه فناوری در این منطقه متمرکز خواهد شد. به همین دلیل امریکا بخش عمده‌ای از توجه و تمرکز سیاسی، اقتصادی، و امنیتی خود را در این قرن به این منطقه اختصاص خواهد داد تا هم بتواند از منافع سرشار اقتصادی آسیا- پاسیفیک سود و منفعت لازم را برد هم بتواند رفتار بازیگران بزرگ منطقه نظیر چین، روسیه، و کره شمالی را در کانون توجه و نظارت خود قرار دهد. یکی از موضوع‌های مهمی که در این پژوهش به آن پرداخته شده بررسی مؤلفه‌هایی است که زمینه‌ساز همکاری‌های ژئواکونومیکی بین چین و امریکاست. ظرفیت بزرگ اقتصادی چین به‌عنوان دومین دارنده تولید ناخالص داخلی<sup>۱</sup> جهان، دارنده بزرگ‌ترین ذخیره ارزی جهان، بزرگ‌ترین کشور صادرکننده کالا به جهان، پرجمعیت‌ترین کشور جهان، و دارنده یک بازار بزرگ بین‌المللی به سرعت رو به رشد و ده‌ها ظرفیت بزرگ و کوچک اقتصادی و غیراقتصادی دیگر باعث می‌شود امریکا نتواند از همکاری ژئواکونومیکی خود با چین دست بردارد. از سوی دیگر، امریکا نیز ظرفیت‌های سرزمینی، طبیعی، و انسانی لازم برای یک قدرت جهانی طولانی‌مدت بودن را دارا بوده است و امروز از بُعد علمی و فناوری بزرگ‌ترین بازار مصرف جهان و مهد خلاقیت‌های فردی در پناه جامعه‌ای آزاد و آباد پیشرو جوامع انسانی است. در این پژوهش به بررسی دو موضوع همکاری ژئواکونومیکی و رقابت ژئوپلیتیکی دو کشور چین و امریکا در قرن حاضر پرداخته می‌شود.

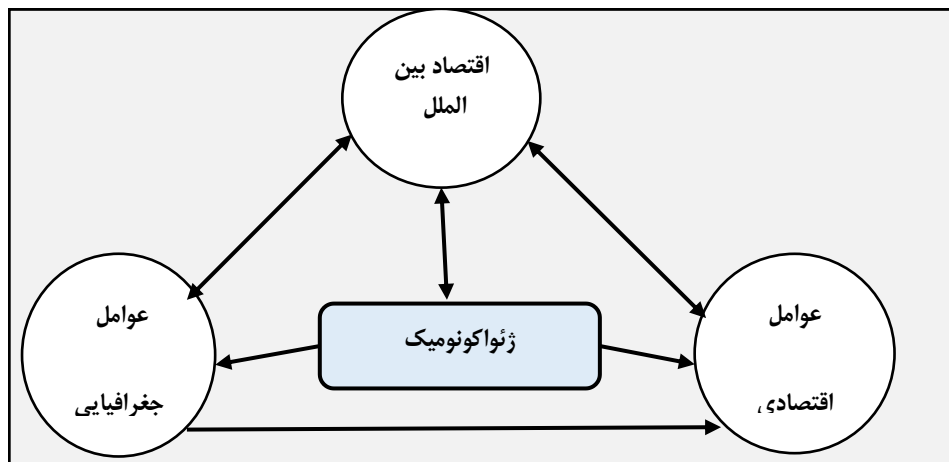
## چارچوب نظری پژوهش

## ۱. ژئواکونومی

اصطلاح ژئواکونومیک عبارت است از: «ترکیبی از عوامل اقتصادی و جغرافیایی که بر تجارت بین‌الملل تأثیرگذارند». به عبارت دیگر، «یک سیاست دولتی که توسط اقتصاد جغرافیایی هدایت می‌شود» (ماریام وبستر، ۲۰۱۹). از نظر بلک ویل و هاریس<sup>۲</sup>، ژئواکونومیک عبارت است از: استفاده از ابزارهای اقتصادی برای ارتقا و محافظت از منافع ملی، ایجاد نتایج ژئوپلیتیکی مفید، و تأثیر سایر عملکردهای اقتصادی در اهداف ژئوپلیتیک کشور (بلک ویل و هاریس، ۲۰۱۶: ۱۴). در نظام بین‌المللی توزیع قدرت به میزان زیادی تحت تأثیر اقتصاد ژئوپلیتیکی یا همان ژئواکونومی است. دو تن از جغرافی‌دانان سیاسی به نام‌های جان اگنیو<sup>۳</sup> و استوارت کوربریج<sup>۴</sup> بیش از دیگران بر پیوستگی روابط جغرافیا با مسائل اقتصادی و تأثیر آن بر سلطه و وابستگی سیاسی معتقد بوده‌اند. در واقع، اقتصاد ژئوپلیتیکی، در میان سایر مسائل، با روابط متقابل بین قدرت‌های بزرگ، سیستم سیاسی بین‌الملل، و فرایندهای اقتصادی مربوط به آن‌ها ارتباط دارد (دادز، ۲۰۰۰: ۵۹). به باور لوتواک، امروزه در سده بیست‌ویکم، به‌نظر می‌رسد همه افراد بشر بر این اعتقادند که روش‌های اقتصادی جای‌گزین روش‌های نظامی شده

1. GDP
2. Blackwill and Harris
3. John Agnio
4. Stuart Corbridge

و در همین جهت سرمایه‌های قابل‌مصرف به‌جای توان نظامی، نوآوری‌های غیرنظامی به‌جای پیشرفت‌های فنی نظامی و بازارها به‌جای پادگان‌ها و پایگاه‌ها قرار گرفته‌اند (لوتواک، ۲۰۰۴: ۴۵). این تغییر جهت‌ها و ارتباط مفاهیم جدید با یکدیگر نشان‌دهنده شروع یک عصر ویژه در سده بیست‌ویکم است که از آن به‌عنوان عصر ژئواکونومیک نام می‌برند. عده‌ای بر آن‌اند که ژئواکونومیک استفاده از ابزارهای اقتصادی برای پیشبرد اهداف ژئوپلیتیک است. تعاریف دیگر بر چگونگی خم‌شدن عضلات ژئوپلیتیک برای رسیدن به نتایج اقتصادی گسترده تأکید می‌کند؛ می‌توان گفت ژئواکونومیک تعامل بین «اقتصاد بین‌الملل»، «ژئوپلیتیک»، و «استراتژی» است (پتسینگر، ۲۰۱۶: ۲۵).



شکل ۱. سه کلیدواژه مهم مفهوم ژئواکونومیک

منبع: پتسینگر، ۲۰۱۶

## ۲. ژئوپلیتیک

ژئوپلیتیک در قالب دانش جغرافیای سیاسی در بسیاری از کشورهای جهان توسعه پیدا کرد؛ مفهومی که هدف ساختار فکری آن شناسایی و سامان‌دهی روش‌هایی است که دولت‌ها به کمک آن می‌توانند قدرت خارجی خود را افزایش دهند و در این مسیر از مسائلی مثل توپوگرافی، هیدرولوژی، منابع مربوط به کشاورزی، صنعت، سیستم حمل‌ونقل، و ارتباطات به بهترین شکل ممکن بهره ببرند (گرینفینکل، ۲۰۱۵: ۵۳۳). ژئوپلیتیک با مفاهیمی مانند قدرت، سیاست، فضا، مکان، و قلمرو سروکار دارد و تعداد زیادی از فعل و انفعالات در این زمینه‌های مختلف را دربر می‌گیرد (جونز، ۲۰۱۴: ۱۷۰). به عبارت دیگر، ژئوپلیتیک تجزیه‌وتحلیل تعاملات بین چشم‌اندازهای جغرافیایی از یک سو و فرایندهای سیاسی از سوی دیگر است. هم چشم‌اندازهای جغرافیایی هم فرایندهای سیاسی پویا هستند و هر یک تحت‌تأثیر دیگری قرار می‌گیرند. ژئوپلیتیک به پیامدهای این تعاملات می‌پردازد (کوهن، ۲۰۱۴).

فریدمن ژئوپلیتیک را درک عمیق رابطه جغرافیا و قدرت می‌داند (فریدمن، ۲۰۱۷: ۴۹). در واقع، ژئوپلیتیک، تجسم جهان به لحاظ مناطق جغرافیایی، منابع طبیعی، و دسترسی به دریاها توسط کشورهای بود که در رقابت با سایر کشورها برای دستیابی به این مناطق و منابع در تلاش بوده و هستند (کلاپسا، ۲۰۰۶: ۵۹). اما باوجود این تنوع در درک، گرایش‌ها، و اهداف ژئوپلیتیکی استمرار مهمی نیز در روند تحولی مفهوم ژئوپلیتیک دیده می‌شود: تم‌های پایدار جغرافیایی که از طریق گفتمان ژئوپلیتیکی از مبدأ خود در اروپای رنسانس جریان دارد و جهان را یک‌نهاد واحد می‌بیند و کشورهای سرزمینی بازیگران در سیاست‌های جهانی‌اند که به دنبال استراتژی‌های تفوق جهانی‌اند (اگنیو، ۲۰۰۳). سیاست‌های ژئوپلیتیکی به دنبال ایجاد کنترل ملی یا امپریالیستی بر فضا و منابع، جمعیت، و ظرفیت‌های اقتصادی است (بلوت، ۲۰۰۱: ۷). الگوهای روابط در ژئوپلیتیک در طیفی از «تعامل»، «رقابت»، «تقابل»، «نفوذ»، و «سلطه» متغیر

است که در این میان «رقابت ژئوپلیتیکی» به وضعیتی اطلاق می‌شود که کشورها و دولت‌ها به‌طور مستمر با یکدیگر در راستای گسترش منافع خود رقابت می‌کنند و به دنبال تغییر نظم موجود به نفع خودشان‌اند (بلک سل، ۲۰۰۶: ۵).

### ۳. منطقه آسیا- پاسیفیک

مفهوم آسیا- پاسیفیک از دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نام‌گذاری شده است. این مفهوم توسط کشورهایمانند ایالات متحده، ژاپن، و استرالیا به‌عنوان ابزاری برای پیوند شرق آسیا با منطقه وسیع اقیانوس آرام رشد و گسترش پیدا کرد. «آسیا- پاسیفیک» بعد آسیا را به‌گونه‌ای برجسته می‌کند که مفهوم «منطقه اقیانوس آرام» نمی‌تواند این کار را انجام دهد. از سوی دیگر، مفهوم «شرق آسیا» نسبت به آسیای پاسیفیک، به‌شکل آشکاری از نظر جغرافیایی محدودتر است و «شرق دور» به‌عنوان یک اصطلاح اروپامحور شناخته می‌شود و از لحاظ تاریخی قدمت دارد. از دیدگاه سیاسی، «آسیا- پاسیفیک» مشارکت ایالات متحده در امور آسیای شرقی را مشروعیت می‌بخشد. ایالات متحده نمی‌تواند خود را به‌عنوان یک قدرت آسیایی توصیف کند، اما درگیری گسترده آن در اقیانوس آرام توجیه توصیف آن به‌عنوان بخشی از آسیای پاسیفیک محسوب می‌شود (مک دوگال، ۲۰۰۷: ۶). منطقه آسیا- پاسیفیک برخوردار از نقش مهم و رو به رشد در معادلات و رقابت‌های جهانی، امروزه به یکی از مهم‌ترین مراکز ثقل ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک جهان تبدیل شده است. منطقه آسیا- پاسیفیک قلمرو جغرافیایی بسیار وسیع و فعال اقتصادی و دارای تنش سیاسی است که کشورهای حوزه شرقی اقیانوس آرام از شمال شرق این پهنه آبی یعنی ژاپن آغاز و تا انتهای‌ترین کشور در جنوب این حوزه آبی یعنی استرالیا ختم می‌شود. کشورهای این حوزه را می‌توان ژاپن، چین، روسیه، کره، کشورهای آ.سه.آ، استرالیا، و همچنین امریکا دانست که در ضلع شرقی اقیانوس آرام قرار دارد و جزو حوزه پاسیفیک محسوب می‌شود و از یک سو با این کشورها دارای تعاملات اقتصادی، سیاسی، و امنیتی بوده و از سوی دیگر با چین به‌طور هم‌زمان در رقابت ژئوپلیتیکی و همکاری ژئواکونومیکی قرار دارد. بخشی از موفقیت اقتصاد صنعتی ژاپن در همکاری ژئواکونومیکی با چین و بخشی از روابط خارجی چین در رقابت‌های تاریخی ژئوپلیتیکی بر سر دریای شرقی، جزایر، و منابع و اختلافات تاریخی به‌جای‌مانده از گذشته‌های دور و نزدیک قرار دارد. اما همکاری و رقابت اصلی در این منطقه به چین بزرگ و تنها ابرقدرت بازمانده از قرن بیستم یعنی امریکا اختصاص دارد. اصلاحات و رشد مداوم پنج دهه اقتصاد چین و رشد اقتصادی آ.سه.آ. مهم‌ترین کانون‌های تحولات ژئواکونومیکی در منطقه شرق آسیا به‌شمار می‌رود و همکاری ژئواکونومیکی منطقه و وابستگی متقابل را طی یک دهه اخیر به‌سرعت توسعه داده است. در پی تحولات نظام بین‌المللی و با توجه به ویژگی‌های اقتصادی، سیاسی، و امنیتی در منطقه ویژه تالاقی سیاست‌های چهار قدرت بزرگ امریکا، چین، هند، و ژاپن به‌نظر می‌رسد مرکز ثقل استراتژیک جهان در حال انتقال از آتلانتیک به منطقه آسیا- پاسیفیک است. امریکا یکی از شرکای اقتصادی و از کشورهای علاقه‌مند به سرمایه‌گذاری صنعتی، هسته‌ای، و تجاری با کشورهای چین، هند، آ.سه.آ، و ژاپن است. ساختار روابط در این منطقه بر مبنای مناسبات دو قدرت عمده یعنی امریکا و چین خواهد بود که بر مبنای الگوی همکاری ژئواکونومیکی و رقابت ژئوپلیتیکی تعقیب می‌شود. هدف امریکا از افزایش نفوذ در منطقه آسیا- پاسیفیک بدین صورت است که می‌تواند دو کشور چین و روسیه را، که مخالف سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی این کشور است، با حضور مستقیم در این سمت از آسیا کنترل کند و به حیات خلوت این دو کشور نزدیک شود و در صورت تضعیف این دو به اهداف سیاسی، اقتصادی، و امنیتی خود دست یابد. در منطقه آسیای پاسیفیک امریکا قرارداد همکاری نظامی با کشورهای فیلیپین، کره جنوبی، ژاپن، تایلند، و استرالیا امضا کرده و با کشورهایی همچون هند، سنگاپور، اندونزی، و دیگر کشورها مشارکت نظامی دارد. هسته اصلی استراتژی امریکا در این منطقه، دستیابی به بنادر کشورهای آسیا- پاسیفیک جهت بهره‌برداری اقتصادی و کنترل نظامی و ایجاد محدودیت برای چین است.

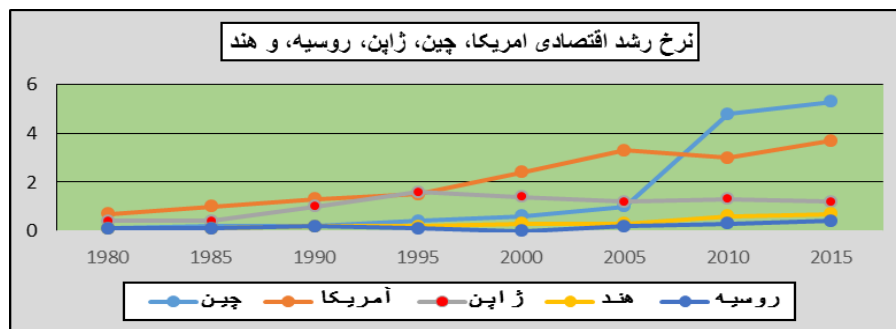
## روش پژوهش

روش این پژوهش، بنا به اهمیت موضوع در شرایط کنونی، تحلیلی-توصیفی و درعین حال بهره‌گیری از قیاس در مقیاس وسیع منطقه پاسیفیک در قلب همکاری ژئواکونومیکی و رقابت ژئوپلیتیکی امریکا و چین است. در این پژوهش از اطلاعات و مستندات کتابخانه‌ای، اعم از منابع مهم و معتبر خارجی و داخلی نظیر منابع موجود در حوزه‌های جغرافیای سیاسی، ژئوپلیتیک، روابط بین‌الملل، اقتصاد سیاسی، و آمار و ارقام‌های معتبر بین‌المللی برای اثبات رویکرد این مقاله استفاده شده است. همچنین، از آرای استادان صاحب‌نظر در این حوزه برای تقویت استدلال‌های علمی استفاده شده است. پژوهش فرارو در هنگام تجزیه و تحلیل مستندات، از استدلال‌های علمی و عقلانی استفاده کرده و به یک نتیجه‌گیری کلان آینده‌شناسی همکاری ژئواکونومیکی و رقابت ژئوپلیتیکی امریکا با چین دست یافته است.

## یافته‌های پژوهش

### ظرفیت‌های ژئواکونومیکی چین

در سده بیست و یکم دو جابه‌جایی بزرگ در عرصه قدرت روی داده است؛ ابتدا، انتقال قدرت میان دولت‌ها از غرب به شرق شامل چین، ژاپن، هند، و آ.سه.آن- که به منطقه آسیا- پاسیفیک معروف است- دوم، اشاعه قدرت از دولت‌ها به بازیگران غیردولتی در نتیجه انقلاب فناوری اطلاعات جهانی (برژینسکی، ۲۰۱۲: ۱۴). چین در طول تاریخ حیات طولانی‌اش به‌مثابه یک امپراتوری موضع و منزلت اقتصادی قابل توجه و درخوری داشته است. به‌طور کلی، از بیست سده گذشته چین در طول ۱۸ سده به‌طور متوسط حدود ۳۰ درصد از تولید ناخالص جهان را داشته است (کسینجر، ۲۰۱۲: ۴۵). در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد، هژمونی، رهبری اقتصادی، و سیاست‌های یک‌جانبه‌گرا از سوی امریکا به پایان رسیده است و چین، اتحادیه اروپا، ژاپن، روسیه، برزیل، و هند به‌عنوان بزرگ‌ترین کنشگران تجاری جدید جهان در کنار امریکا، بیشترین نقش را در ثبات و تعادل بخشیدن به نظام بین‌الملل در سه حوزه اقتصاد، سیاست، و امنیت ایفا خواهند کرد. در همین زمینه ظهور چین، در جایگاه قدرتی در حد و اندازه جهانی، پیامدهای عمده‌ای برای مناطق نیمه‌پیرامونی یا پیرامونی جهان خواهد داشت.



نمودار ۱. نرخ رشد تولید ناخالص داخلی روسیه، هند، ژاپن، امریکا، و چین از سال ۱۹۶۰-۲۰۱۷

منبع: بانک جهانی، ۲۰۱۷

جدول ۱. تولید ناخالص داخلی قدرت‌های منطقه‌ای در قرن بیست و یکم

| کشور                   | اتحادیه اروپا | آمریکا | چین  | ژاپن | هند  | برزیل | روسیه |
|------------------------|---------------|--------|------|------|------|-------|-------|
| سهم از اقتصاد جهان     | ۱۸/۵۵         | ۲۴/۴   | ۱۵/۴ | ۶/۳  | ۳/۲۷ | ۲/۵۹  | ۱/۹۹  |
| تولید ناخالص داخلی     | ۱۲/۵۰         | ۲۰/۴   | ۱۴   | ۵/۱  | ۲/۸۵ | ۲/۰۱۴ | ۱/۵   |
| رشد تولید ناخالص داخلی | ۲/۵           | ۲/۳    | ۶/۹  | ۱/۷  | ۶/۶  | ۱     | ۱/۵   |

منبع: بانک جهانی، ۲۰۱۷

سه‌م چین از تجارت جهانی در سال ۱۹۷۷ فقط ۰/۶ درصد بوده است که تا سال ۲۰۰۳ به ۶ درصد رسیده است و پس از آن به سرعت افزایش یافت تا اینکه چین در سال ۲۰۱۲ به بزرگ‌ترین دولت تجاری جهان تبدیل شد. در سال ۱۹۷۸، با اینکه چین ۲۵ درصد از جمعیت جهان را در خود جای داده است، فقط ۰/۵ درصد تولید ناخالص جهان را تأمین می‌کرد. در سال ۱۹۹۰ سه‌م چین از تولید ناخالص جهان کمتر از ۲ درصد بوده و تا سال ۲۰۱۵ به ۱۵ درصد رسید که تا امروز همچنان رو به افزایش است. در مجموع، در سال ۲۰۰۴، چین پس از ایالات متحده آمریکا، آلمان، ژاپن، انگلستان، و فرانسه بزرگ‌ترین اقتصاد جهان محسوب می‌شد، اما این کشور در کمتر از یک دهه به سرعت فرانسه، انگلستان، ژاپن، و آلمان را پشت سر گذاشت و انتظار می‌رود در آینده نزدیک ایالات متحده آمریکا را پشت سر بگذارد و به بزرگ‌ترین اقتصاد جهان تبدیل شود (تون، ۲۰۱۵: ۱۸). از سوی دیگر، انتظار می‌رود در سال ۲۰۴۰، دولت چین حدود ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی جهان را به خود اختصاص دهد. در دیگر زمینه‌ها نیز اقتصاد چین به طور فزاینده‌ای رشد کرده است. در زمینه تجارت خارجی، چین به بزرگ‌ترین واردکننده و بزرگ‌ترین صادرکننده تبدیل شده و در زمینه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نیز سومین سرمایه‌گذار بزرگ خارجی است. در مجموع، در سال ۲۰۰۶ آمریکا بزرگ‌ترین شریک تجاری ۱۲۷ کشور بود و در همان سال، چین بزرگ‌ترین شریک تجاری ۷۰ کشور جهان محسوب می‌شد، اما در سال ۲۰۱۱ این نسبت این‌گونه تغییر کرد که چین به بزرگ‌ترین شریک تجاری ۱۲۴ کشور تبدیل شده و سه‌م آمریکا به بزرگ‌ترین شریک تجاری برای ۷۶ کشور کاهش یافته است. این روند به طور فزاینده‌ای بر قدرت اهرم عملکردهای چین در حوزه‌های ژئوپلیتیکی جهان افزوده و چنین رشدی سبب تحول اساسی نقش ژئواکونومیک چین در منطقه آسیای پاسیفیک شده است (هامر، ۲۰۱۴: ۹).

قدرت‌یابی چین بالزوروه نوعی خاص از الگوی رفتاری را در میان قدرت‌های بزرگ حاکم خواهد کرد. در این وضعیت تعامل میان چین و قدرت مسلط (هژمون) و نیز نحوه تأثیرگذاری این مؤلفه بر سایر قدرت‌های موجود از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌شود. از این‌رو، در نظریه‌های موجود، تأکید ویژه‌ای بر سمت‌وسوی روابط راهبردی دو کشور آمریکا و چین در آینده انجام گرفته است. از منظر جان جی. ایکنبری، چین با برخورداری از یک میلیارد و سیصد و شصت و هفت میلیون نفر جمعیت، سلاح هسته‌ای، رشد اقتصادی بالای ۶ درصد، الهام‌بخش گسترده منطقه‌ای، دیپلماسی زیرکانه، و برخورداری از هویت تمدنی بزرگ قدرت بزرگ در حال ظهور است. برخی قدرت‌های در حال ظهور به موازات افزایش قابلیت‌های اقتصادی و ژئوپلیتیکی خویش خود را به گونه‌ای روزافزون با نظم موجود تطبیق داده‌اند (مانند ژاپن)، برخی دیگر به موازات افزایش توانایی‌ها، ظرفیت‌ها، و خواست بیشتری برای به‌چالش کشیدن نظم موجود پیدا کرده‌اند (بریتانیا و آمریکا). چین از انگیزه قوی اقتصادی و شاید سیاسی برای فعالیت در درون نظم امریکامحور فعلی برخوردار است. منافع اقتصادی چین در وضعیت فعلی در چارچوب نظم غربی تأمین می‌شود. سیستم جهانی سرمایه‌داری باز است و کشورها می‌توانند از مزایای آن بهره‌مند شوند. افزون بر این، نهادهای اقتصادی این نظم به‌ویژه سازمان تجارت جهانی چتر حمایتی حقوقی و سیاسی برای کشوری چون چین فراهم می‌آورند تا بتوانند با تکیه بر آن از تبعیض‌هایی که در آینده علیه اقتصاد آن احتمالاً اعمال شود جلوگیری کنند. آنچه روشن به نظر می‌رسد این است که نظم امنیتی منطقه و بین‌المللی به روی مشارکت امنیتی چین باز است. نظم بین‌المللی غرب‌محور از بیشترین اهمیت در تعیین مسیر انتقال قدرت از آمریکا به چین برخوردار است (ایکنبری، ۲۰۰۸: ۲۵). کسینجر بر آن است که ظهور چین پدیده‌ای قابل مدیریت است و این تحول می‌تواند در قالبی مسالمت‌آمیز رخ دهد. از منظر وی، شکی وجود ندارد ظهور چین و به‌طور کلی ظهور آسیا در چند دهه آینده نظم بین‌المللی را به گونه‌ای گسترده از نو تعریف خواهد کرد و مرکز ثقل نظام بین‌الملل را پس از سه دهه از آتلانتیک به آسیا- پاسیفیک انتقال خواهد داد. به گمان کسینجر، «امپریالیسم مبتنی بر نظامی‌گری» اساساً روش چین در

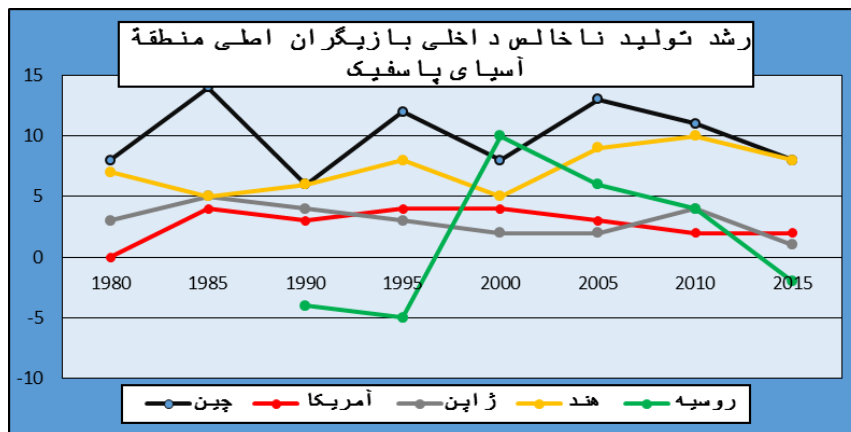
مواجهه با دنیای خارج نبوده و نیست. او در جهت تأیید مدعای خود تفاوت کلازویتس و سان تسو، به‌عنوان پایه‌گذاران تفکر راهبردی در آلمان و چین، را برجسته می‌کند و می‌نویسد: «کلازویتس همواره در آثار خود بر آمادگی برای نبرد پای می‌فشارد، حال آنکه سان تسو بر تضعیف روحیه دشمن و پیروزی بدون جنگ تأکید می‌کند». کسینجر بر آن است که چالش احتمالی چین در میان‌مدت با هر چشم‌اندازی چالش اقتصادی، سیاسی، و نه نظامی خواهد بود (کسینجر، ۲۰۱۲: ۳۵). چین به‌دلیل پیامدهای بالقوه فاجعه‌بار رقابت از نوع جنگ سرد با امریکا بر استانداردهای زندگی مردم- که مشروعیت حزب به آن وابسته است- خواستار همکاری با امریکا خواهد بود. از سوی دیگر، امریکا نمی‌تواند در صورت پیش‌گرفتن رویکرد جنگ سرد و آسیب‌زدن به چین از آسیب مصون بماند. مهم‌تر آنکه امریکا در همکاری با چین منافع اساسی دارد که مهم‌ترین آن تداوم ثبات در نظام بین‌الملل است. به همین دلیل استراتژیست‌های امریکایی تأکید می‌کنند که اتخاذ سیاست پیشگیرانه از سوی امریکا در قبال چین عقلانی نیست و امریکا نیز به همان اندازه متضرر خواهد شد.

برژینسکی از دیگر رئالیست‌هایی است که به ظهور چین ابتدا با خوش‌بینی می‌نگریست. او بر آن است که در سده بیست‌ویکم اوراسیا به‌جای اروپا به‌عنوان مرکز ثقل سیاست بین‌الملل درخواهد آمد. از منظر او، در این منطقه چند قدرت وجود دارند که برای صلح و امنیت بین‌الملل از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند و چین مهم‌ترین این قدرت‌هاست. به همین لحاظ، روابط چین و امریکا باید با دقت ویژه‌ای مدیریت شود و در شمار دستور کار اصلی سیاست خارجی امریکا درآید. رشد قدرت نظامی چین نه در وضعیت فعلی و نه تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی تهدیدی علیه امریکا نیست. نیروهای هسته‌ای چین نیز اغلب قابلیت بازدارندگی دارند. بر این مبنای قدرت نظامی چین در سطح منطقه‌ای است. ورود چین به اقتصاد جهانی و سازمان‌های مهم آن به‌ویژه سازمان تجارت جهانی نقاط اتصال آن را به این عرصه به‌شدت افزایش داده، تعمیق بخشیده، و این کشور را در وضعیت وابستگی متقابل با سایرین قرار داده است. امریکا باید وارد گفت‌وگو و مذاکره با چین بشود و این مذاکره نه‌فقط بر سر شمال شرق آسیا، بلکه بر سر ثبات و امنیت بر سر کل اوراسیا انجام گیرد. از سوی دیگر، امریکا باید با گسترده‌تر کردن روابط تجاری با این کشور، تسهیل ادغام هر چه بیشتر آن در اقتصاد جهانی، و واردکردن آن به گروه هشت کشور صنعتی، اتصالات ساختاری چین با نظم موجود بین‌المللی را افزایش دهد. بنابراین، از نگاه وی امریکا باید با تغییر بنیادی رویکرد خود نسبت به چین آن را به‌عنوان شریکی عمده در ثبات اوراسیا و بازیگر کلیدی در نظام بین‌الملل در نظر گیرد (برژینسکی، ۲۰۱۲: ۸۵).

در چنین شرایطی، الگوی حاکم بر روابط امریکا و چین در قالب مدل همکاری ژئواکونومیکی و رقابت راهبردی در دو سطح اقتصادی و سیاسی- امنیتی (رقابت ژئوپلیتیکی) توأمان در منطقه آسیا- پاسیفیک خواهد بود. یکی از وجوه پُراهمیت و رو به توسعه روابط دو کشور افزایش تعاملات اقتصادی و تجاری (ژئواکونومیکی) است که در دهه گذشته به‌سرعت رو به فزونی بوده است. می‌توان گفت حجم عظیم مبادلات تجاری دو کشور در ابعاد و اندازه‌ای بوده که وابستگی متقابل به‌عنوان اصل تنظیم‌کننده در روابط میان دو ابرقدرت در نظام بین‌الملل کنونی تعریف شده است. براساس آخرین آمارهای ارائه‌شده، حجم تجارت خارجی دو کشور در سال ۲۰۱۷، به میزان ۶۳۶ میلیارد دلار بوده؛ حال آنکه در سال ۱۹۷۹ آغاز گشایش سفارتخانه‌های دو کشور، میزان مبادلات تجاری دو کشور حدود ۱۰۰ میلیون دلار (یعنی ۶۳۶۰ برابر شده) بوده است. در شرایط کنونی، امریکا نیز منافع بسیار زیادی از تجارت با چین دارد. رشد صادرات امریکا به چین دو برابر رشد صادرات امریکا به سایر کشورهای دنیا بوده است و این میزان در سال ۲۰۱۷ به بیش از ۱۳۰ میلیارد دلار رسیده است. درحقیقت، اهمیت چین برای امریکا طی بیست سال گذشته به‌طور پیوسته در سیاست‌های راهبردی این کشور در نظام بین‌الملل رو به فزونی بوده است. چین با میزان ۱۹/۲ درصد از کل واردات امریکا به‌عنوان بزرگ‌ترین تأمین‌کننده واردات این کشور محسوب می‌شود. همچنین، امریکا با صادرات ۹/۹ درصد از نیازهای بازار بزرگ چین سومین صادرکننده به چین در سال ۲۰۱۷ بوده است. از سوی دیگر، چین دارای بزرگ‌ترین جمعیت دنیاست و رشد سریع اقتصادی چین و قراردادن آن در خدمت نیروی



نظامی توانمندی فزاینده‌ای به این کشور می‌دهد و این می‌تواند جایگاه آمریکا در شرق آسیا و متحدان آن یعنی کره و ژاپن را تضعیف و موازنه قدرت را در جهان به نفع خویش تغییر دهد. آمریکا بسیار نگران است که رشد سریع اقتصاد چین به این امر منجر شود که از آن در خدمت نیروی نظامی و افزایش توان و قدرت خود در این حوزه بهره‌بردار و چین را به همزمن منطقه شرق آسیا یا در سطح جهانی تبدیل کند و این مسئله امکان دارد در هر دو حالت (همزمن منطقه‌ای یا همزمن جهانی) تهدیدکننده منافع آمریکا و به‌ویژه منافع متحدان آن در آسیا- پاسیفیک خواهد بود.

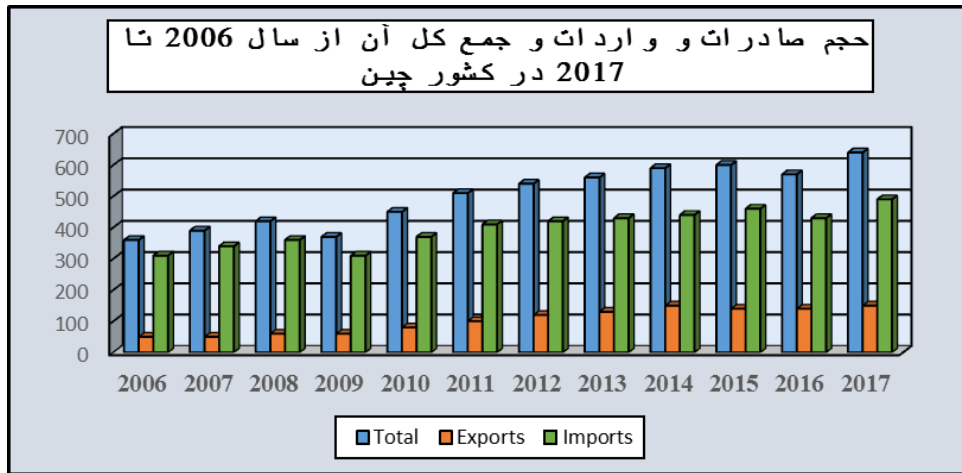


نمودار ۲. رشد تولید ناخالص داخلی بازیگران اصلی منطقه پاسیفیک از سال ۱۹۶۰ تا ۲۰۱۷  
منبع: بانک جهانی، ۲۰۱۷

در راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۷ نگرانی خیزش چین به‌عنوان قدرت جدید اقتصادی و نظامی با نگرشی منفی و تهاجمی چنین آمده است: «امروز، آمریکا باید برای روابط مثبت در سراسر جهان رقابت کند. چین و روسیه برای سرمایه‌گذاری خود جهان در حال توسعه را به‌منظور گسترش نفوذ و به‌دست‌آوردن مزایای رقابتی علیه آمریکا هدف گرفته‌اند. چین در حال سرمایه‌گذاری میلیاردی دلار در زیرساخت‌ها در سراسر جهان است.» «اگرچه آمریکا به دنبال تعاون همکاری با چین است، چین از مشوق‌ها و مجازات اقتصادی، عملیات نفوذ، و تهدیدهای نظامی تولیدی برای متقاعد کردن دیگر دولت‌ها به پیروی از دستور کار سیاسی و امنیتی‌اش استفاده می‌کند. سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی چین و راهبردهای تجاری آن آرمان‌های ژئوپلیتیک این کشور را تقویت می‌کند. تلاش‌های چین برای ساختن پایگاه‌های نظامی در دریای چین جنوبی جریان آزاد تجارت را به خطر می‌اندازد. چین رشته عملیات سریع مدرنیزه‌سازی نظامی را آغاز کرده که برای محدود کردن دسترسی آمریکا به منطقه و آزادگذاشتن دست چین طراحی شده است. چین جاه‌طلبی‌های خود را دارای سود متقابل معرفی می‌کند، اما استیلای چین خطر تضعیف استقلال حاکمیت بسیاری از دولت‌های هند و اقیانوسیه را دربر دارد» (راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۷).

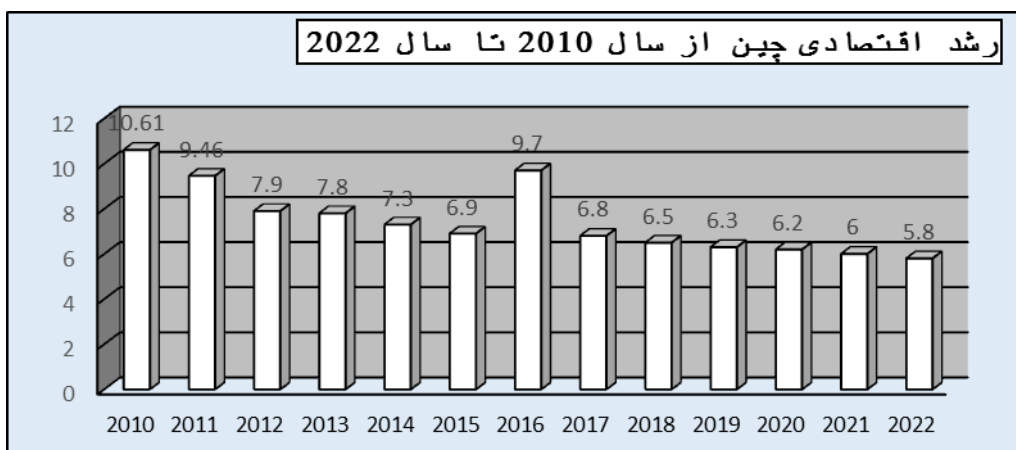
اما از منظر ژئواکونومیک روابط اقتصادی چین و آمریکا حکایت دیگری دارد. نمودار ۳ حجم تجارت خارجی چین و آمریکا و میزان صادرات چین به آمریکا و واردات چین از آمریکا را از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۷ نشان می‌دهد. آن‌گونه که در این نمودار نشان داده شده است، کل صادرات کالا و خدمات دو کشور در سال ۲۰۱۷ به میزان ۶۳۶ میلیارد دلار بوده که سهم چین از این مقدار ۵۵۵٫۶ میلیارد دلار و سهم آمریکا ۱۳٫۴ میلیارد دلار بوده که چین حدود ۳٫۹ برابر آمریکا به این کشور کالا صادر کرده است. این موضوع از منظر ژئواکونومیکی از این جهت مهم است که قدرت اقتصاد صادراتی چین و تأمین نیازهای بازار آمریکا با توجه به قیمت و کیفیت کالاهای این کشور و با توجه به گران تمام‌شدن کالاهای اروپایی امکان جای‌گزین‌سازی کالاهای چینی در بازار آمریکا به این سادگی وجود ندارد.





نمودار ۳. حجم صادرات و واردات کشور چین از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۷  
منبع: بانک جهانی، ۲۰۱۷

اگر به شاخص‌های اقتصادی دو کشور در نمودار ۴ بنگریم، درمی‌یابیم که اقتصاد چین به سرعت رو به رشد و بسیاری از شاخص‌های اقتصادی آن از امریکا جلوتر و بعضی از شاخص‌ها در حال نزدیک شدن به این کشور است. شاخص رشد تولید ناخالص داخلی سالانه، ارزش افزوده صنعتی، صادرات کالا و خدمات، تشکیل سرمایه ناخالص ثابت، میزان بدهی دولت و ... از امریکا جلوتر و امریکا نیز از بعد میزان تولید ناخالص داخلی، میزان تورم، میزان واردات کالا و خدمات و ... از چین جلوتر قرار دارد. اما نکته حائز اهمیت این است که چین تا سال ۲۰۳۰ براساس پیش‌بینی صندوق بین‌المللی پول و سایر مؤسسه‌های معتبر آمارهای اقتصاد بین‌المللی با توجه به رشد مداوم و بالای اقتصادی (رشد اقتصادی چین در سال ۲۰۱۷ حدود سه برابر امریکاست) از بعد تولید ناخالص داخلی از امریکا جلو خواهد افتاد و امریکا از بعد همکاری ژئواکونومیکی منافع بیشتری را کسب خواهد کرد تا رقابت ژئوپلیتیکی با چین قدرتمند و ثروتمند. به نمودار رشد اقتصادی چین از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۲ نگاه کنید؛ این نمودار نشان می‌دهد که رشد اقتصادی چین هیچ‌گاه از ۵/۸ درصد پایین‌تر نخواهد آمد و براساس گزارش صندوق بین‌المللی پول از آینده اقتصادهای بزرگ جهان تا سال ۲۰۳۰ چین از نظر تولید ناخالص داخلی از امریکا جلو خواهد افتاد (صندوق بین‌المللی پول، ۲۰۱۷).



نمودار ۴. رشد اقتصادی چین از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۲ را نشان می‌دهد  
منبع: بانک جهانی، ۲۰۱۷

از این رو، عقل اقتصادی نئولیبرالیستی محاسبه‌گرای امریکایی و غربی تحت هیچ شرایطی در قرن حاضر سود همکاری ژئواکونومیکی را فدای رقابت ژئوپلیتیکی با چین بزرگ و پُرآینده نخواهد کرد. بنابراین، عملکرد اقتصادی، سیاسی، و امنیتی این دوره ریاست جمهوری امریکا (ترامپ) به‌عنوان یک استثنا خواهد بود تا یک قاعده اقتصادی بین دو کشور در این قرن، همان‌گونه که طی دو دهه گذشته روابط خارجی چین و امریکا کم‌وبیش چنین بوده است. در سال ۲۰۱۰ از ده شرکت برتر جهان هیچ شرکت چینی وجود ندارد، اما در سال ۲۰۱۷ از این ده شرکت سه شرکت بزرگ (استیت گرید، سینوپتیک گروپ، و شرکت ملی نفت چین) در رده‌های دوم تا چهارم (حدود یک‌سوم) شرکت‌های چینی‌اند. این یک موفقیت ژئواکونومیکی است که چینی‌ها در عرصه ایجاد و رشد شرکت‌های خود تا بدین سطح دست یافته‌اند و یقیناً در دهه آینده تعداد شرکت‌های آن‌ها در عرصه فعالیت، همکاری، و رقابت‌های ژئواکونومیکی جهان بیشتر نیز خواهد شد.

تجربه قدرت‌های بزرگ اقتصادی در قرون گذشته (انگلیس، آلمان، و امریکا) به چین این حقیقت ژئواکونومیکی یادآور می‌شود که هر میزان چین بیشتر در فرایند رشد اقتصادی قرار گیرد و توسعه‌یافته‌تر و امن‌تر باشد سایر کشورهای همسایه به‌ویژه کشورهای آسیه. آن، هند، و روسیه نیز وابستگی متقابل بین آن‌ها به دلیل سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی بین چین با این کشورها افزایش می‌یابد و تهدیدات ژئوپلیتیکی بین آن‌ها به همکاری‌های ژئواکونومیکی تبدیل می‌شود، زیرا این کشورها برای تداوم توسعه خود به سرمایه، تخصص، منابع، و تجهیزات مادی و معنوی چین نیازمندند و امریکا نیز در این قرن با اکراه مسیر همکاری با چین توسعه‌یافته و مترقی را در آینده بر رقابت ژئوپلیتیکی ترجیح خواهد داد. در جهت رشد فرایند توافقات تجارت آزاد در آسیا و تلاش چین در زمینه کاهش نقش آفرینی امریکا در این قاره کهن به‌ویژه شرق و جنوب شرقی آسیا، که جایگاه تاریخی و همیشگی این قدرت برتر آسیایی بوده است، گام‌های موفقی برداشته است. یکی از مناطقی که امریکا بعد از جنگ جهانی دوم تا به امروز حضور همه‌جانبه امنیتی، اقتصادی، و سیاسی انکارناپذیری داشته منطقه جنوب شرقی آسیا در همسایگی چین بوده است. تا جایی که شکل‌گیری آسیه. آن با همکاری و همراهی امریکا در سال ۱۹۶۷ به‌وجود آمد. از سال ۲۰۰۲، چین و آسیه. آن به‌طور رسمی وارد روند تجارت آزاد شدند (سلیس، ۲۰۱۴: ۲۵).

یک ضرب‌المثل قدیمی چینی می‌گوید: «برای تولید ثروت نخست باید جاده بسازید». آسان‌سازی ارتباطات حمل‌ونقل نقش قابل‌ملاحظه‌ای در گسترش و افزایش قدرت اقتصادی چین در قبال سایر بازیگران دارد. راه ابریشم ریلی چین - اروپا یکی از پُر سودترین و پُر ازدحام‌ترین خطوط ریلی دنیا است. این خط آهن از سال ۲۰۱۳ تحت عنوان راه ابریشم جدید قرن بیست‌ویکم با ۴۰ میلیارد دلار آغاز شد و اکنون بیش از ۶۰ کشور در امتداد آن قرار دارند. این طرح به عقیده دولت‌مردان چینی باید آسیا، اروپا، و آفریقا را برای مبادلات تجاری با یکدیگر بیش از گذشته مرتبط سازد. این طرح به‌عنوان طرحی جهانی در سال ۲۰۱۷ شاهد اوج رونق آن بوده‌اند و حدود ۳۲۷۱ قطار باربری از ۳۵ شهر چین به سمت ۳۴ شهر اروپایی در ۱۲ کشور و بالعکس حرکت کرده است. این شرایط باعث افزایش میزان تجارت بین چین و اروپا به میزان ۱۶ درصد شده است (چین دیلی، ۲۰۱۸: ۳۸). صادرات چین در سال ۲۰۱۷ به دو قاره آفریقا (۹۴,۷۴ میلیارد دلار و امریکا ۳۹ میلیارد دلار) و امریکای جنوبی نیز بیش از ایالات متحده بوده است. با توجه به رشد بالای ۵ درصد اقتصاد چین طی دو دهه آینده این روند رو به رشد صادرات کالا و خدمات ادامه خواهد یافت و بیشتر بازارهای جهان را این اژدهای شکیبایی به‌آرامی و بردباری و برتری صادرات خود بر واردات مناطق، کشورها، و قاره‌ها فتح خواهد کرد. رشد مداوم اقتصاد چین طی پنج دهه گذشته همان‌گونه که در راهبرد امنیت ملی امریکا در سال ۲۰۱۷ مطرح شده، پیامدهای راهبردی برای این کشور داشته و زمینه‌ساز رقابت‌های ژئوپلیتیکی و نگرانی‌های ژئواستراتژیک برای موضع مسلط گذشته

امریکا در منطقه آسیا- پاسیفیک بوده است؛ به‌گونه‌ای که در زمینه‌های مختلف اقتصادی نظیر صادرات، واردات، سرمایه‌گذاری، و همکاری‌های اقتصادی چین نفوذ گسترده و رو به افزایش در منطقه مذکور کسب کرده و موقعیت برتر ژئواکونومیک را در بازارهای آسیا- پاسیفیک حفظ خواهد کرد (زارعی، ۱۳۹۴: ۵۹). چین در مقیاس فرمانطقه‌ای در سال ۲۰۱۲ در زمینه صادرات و واردات به بزرگ‌ترین صادرکننده و واردکننده کالاها، منابع، محصولات، و خدمات در جهان تبدیل شد و در این زمینه جایگاهی به‌دست آورد که بیش از شش دهه در اختیار مطلق آمریکا بود و هیچ رقیبی در اروپا و آسیا اجازه نزدیک شدن به آن را نمی‌داد و همه برنامه‌ها و سیاست‌های ژئواکونومیک آن کشور تسلط و برتری اقتصادی بر جهان و عدم اجازه به هیچ رقیب دیگر اعم از دوست یا دشمن بود. در سال ۱۹۹۲، از مجموع ۲۲/۸ تریلیون دلار تولید ناخالص جهان دو درصد آن متعلق به چین بوده، اما این نسبت در سال ۲۰۱۷ به ۱۲,۳۳۳,۷۰ میلیارد دلار بیش از ۵۹/۶ درصد (بیش از سه برابر) از مجموع ۸۰,۶۸۳,۷۹ تریلیون دلار تولید ناخالص جهان افزایش یافته است. اگر صادرات ۵۵۰ میلیارد دلاری هنگ‌کنگ را نیز که امروز بخشی از قلمرو جغرافیایی و سیاسی چین محسوب می‌شود به آمار صادرات چین بیفزاییم، قدرت اقتصاد صادراتی چین را در سال‌های فرارو بهتر درک می‌کنیم. افزایش سهم چین در مقایسه با کاهش سهم جهانی آمریکا و ژاپن- به‌عنوان بزرگ‌ترین رقبای جهانی و منطقه‌ای آسیا- پاسیفیک چین- بوده است. براساس گزارش صندوق بین‌المللی پول، در سال ۲۰۱۷ سهم آمریکا از اقتصاد جهان ۲۴/۴ درصد بوده و سهم چین ۱۵/۴ درصد بوده است. اما با توجه به رشد سریع‌تر اقتصاد چین طی چند سال آینده این برتری به نفع چین پایان خواهد یافت. در سال ۲۰۱۱ تجارت خارجی چین به ۳ تریلیون دلار رسید که بیانگر رشد ۱۴۳ برابری نسبت به سال ۱۹۷۸ بوده است. این دگرگونی به‌ویژه در مقایسه با تجارت خارجی سایر رقبای چین، به‌ویژه آمریکا، که سیر نزولی را طی دهه اخیر طی کرده است، بهتر قابل درک است. اگر استثناها را در رفتار و روابط اقتصادی دولت‌ها جدا کنیم، اساساً زمانی که یک کشور از نظر اقتصادی قدرتمند می‌شود وابستگی متقابل این کشور با کشورهای قدرتمند اقتصادی دیگر بیشتر و علاقه به همکاری ژئواکونومیک بین آن‌ها به جهت سودی که به یکدیگر می‌رسانند دوچندان می‌شود. اینکه چین در شرایط حاضر هیچ علاقه‌ای به رقابت یا ستیز اقتصادی با آمریکا، اروپا، یا هیچ کشور دیگری ندارد ناشی از جایگاه اقتصادی موفق و منافع مسلط اقتصادی این کشور در عرصه جهانی است. همین شرایط برای آمریکا، اتحادیه اروپا، ژاپن، و هند نیز در رفتار اقتصادی آن‌ها وجود داشته و دارد.

جدول ۲. سه کشور بزرگ صادرکننده کالا (چین، آمریکا، و هنگ‌کنگ) همراه با سایر ویژگی‌های اقتصادی آن‌ها در سال ۲۰۱۷

| صادرات  | سهم در جهان صادرات (درصد) | رشد سالانه در ارزش بین ۲۰۱۶-۲۰۱۷ (درصد) | تراز تجاری در سال ۲۰۱۷ (دلار) هزار | ارزش صادرات در سال ۲۰۱۷ (دلار) هزار |
|---------|---------------------------|---|------------------------------------|-------------------------------------|
| جهان    | 100                       | 10                                      | -248,038,085                       | 17,585,232,346                      |
| چین     | 12,9                      | 8                                       | 419,577,565                        | 2,263,370,504                       |
| امریکا  | 8,8                       | 7                                       | -862,202,741                       | 1,546,272,961                       |
| هنگ‌کنگ | 3,3                       | 7                                       | -39,584,037                        | 550,239,646                         |

منبع: سازمان ملل متحد، ۲۰۱۷

یکی از ویژگی‌های ژئواکونومیک چین با توجه به ظرفیت تولیدی و صادراتی بسیار بالایی که دارد (به جدول ۲ بنگرید)، تلاش برای تسلط بر بازارهای کشورهای، مناطق، و قاره‌هاست. در منطقه آسیای جنوب شرقی کشورهای عضو آسه‌آن نیز مانند همه مناطق اقتصادی- سیاسی جهان، چین به شریک اول تجاری آن‌ها تبدیل شده است. در مجموع، در سال ۲۰۰۶ آمریکا بزرگ‌ترین شریک تجاری برای ۱۲۷ کشور بود. در همان سال چین بزرگ‌ترین شریک تجاری ۷۰

کشور جهان محسوب می‌شد؛ تا سال ۲۰۱۱ این نسبت به سرعت تغییر کرد و در این سال چین بزرگ‌ترین شریک تجاری ۱۲۴ کشور و سهم امریکا از بزرگ‌ترین شریک تجاری کشورهای جهان به ۷۶ کشور کاهش یافت (صندوق بین‌المللی پول، ۲۰۱۲: ۳۵). این موضوع رقابت ژئواکونومیکی چین با امریکا برای کسب بازارهای کشورهای جهان و کاهش سطح روابط اقتصادی امریکا از این کشورها و بازارهای تجاری آنان را نشان می‌دهد که چین رقابتی دقیق و آگاهانه برای تسلط بر اقتصاد و تجارت جهان را شروع کرده و تا به امروز در این رقابت موفق نیز بوده است. از سوی دیگر، این روند به‌طور فزاینده‌ای بر اعتمادبه‌نفس چین در عرصه جهانی و رقابت‌های ژئوپلیتیکی چین با امریکا و قدرت اهرم عمل چین حتی در جولانگاه ژئوپلیتیک جهانی افزوده است. رقابت ژئواکونومیکی چین با امریکا و سایر رقبای شرقی و غربی بر سر توافق تجارت آزاد نیز حکایت از برتری چشم‌گیر این کشور نسبت به سایر کشورها در عرصه اقتصاد جهانی دارد. در سال ۲۰۰۰، در آسیا ۵۵ توافق تجارت آزاد نهایی شده وجود داشت؛ این توافق‌ها تا سال ۲۰۱۴ به ۲۷۸ مورد در آسیا رسیده است. در این میان هم‌اکنون ۱۵۰ کشور و منطقه تجاری توافق‌هایی رسمی برای تجارت دوجانبه یا همکاری اقتصادی با چین به انجام رسانده‌اند که بیش از همه کشورهای صنعتی و توسعه‌یافته جهان است (لی خان و مینگ، ۲۰۱۶: ۴۵). این نکته حائز اهمیت است که اغلب موافقت‌نامه‌های مشارکت راهبردی براساس پیشنهاد چین و در قالب مفهوم چینی این نوع همکاری با اروپایی‌ها امضا شده است و آن را باید در قالب راهبرد کلان چین در حوزه نظام بین‌الملل یعنی توسعه صلح‌آمیز و نه در مفهوم غربی مشارکت راهبردی و در قالب ژئوپلیتیک و نظریات جنگ و صلح تفسیر کرد. بنابراین، با وجود آنکه اروپا و چین یکدیگر را به‌عنوان شرکای راهبردی معرفی کردند، ادامه تحریم تسلیحاتی چین از سوی اتحادیه اروپا سرشت راهبردی روابط اروپا و چین را با تردید مواجه کرد. این واقعیت سبب شد تا چین، برخلاف گذشته، با وقوف به وابستگی ژئوپلیتیک اتحادیه اروپا به امریکا، این اتحادیه را بازیگر مهم اقتصادی و تجاری تلقی کند و امریکا را مخاطب اصلی خود در نظام بین‌الملل قلمداد کند. در این شرایط اروپایی‌ها هنوز نتوانسته‌اند به سیاست واحد و هماهنگی در قبال چین دست یابند. از این‌رو، اتحادیه اروپا و چین هنوز در چارچوب موافقت‌نامه همکاری تجاری و اقتصادی در سال ۱۹۸۵ شکل می‌پذیرد (سلیمان‌پور، ۱۳۹۵: ۱۴۵-۱۵۰). رابرت فانو، رئیس اسبق شرکت اسپرینت ژاپن، می‌گوید: «اتفاقی که در دهه ۱۹۹۰ در چین افتاد چیزی از یک معجزه اجتماعی کم نداشت. چین در مدت ده سال یکی از پیشرفته‌ترین زیرساخت‌های ارتباطات راه دور را ساخته است. احتمال دارد ظرف مدت چند سال به پیشرفته‌ترین زیرساخت‌های ارتباطات راه دور جهان تبدیل شود». فانو توضیح می‌دهد چین برای رسیدن به این نقطه ابتدا باید فناوری جدید را در سریع‌ترین زمان ممکن وارد می‌کرد، آن را موشکافی می‌کرد و مشابه آن را می‌ساخت و بهبود می‌بخشید. بعد باید توانایی‌های فناوری بومی را به حد غرب می‌رساند و آن را به‌صورت پایگاهی برای توسعه ظرفیت بزرگ‌تری برای نوآوری در فناوری به‌کار می‌گرفت. شتاب در چین به شگرد حرفه‌ای و فناوری محدود نمانده است، بلکه بخشی از فرهنگ جدید کشور است (تافلر، ۱۳۸۶: ۳۹). سریع‌القلم بر آن است که «چین با ۲۴۰ موشک هسته‌ای (در برابر روسیه با ۸۰۷۴ موشک هسته‌ای)، در سال ۲۰۵۰، از حدود ۷۰ هزار میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی برخوردار خواهد شد و امریکا با حدود ۳۸ هزار میلیارد دلار مقام دوم را به خود اختصاص خواهد داد. آمارها نشان می‌دهد که اقتصاد چین در چند دهه آینده حدود دو برابر اقتصاد امریکا خواهد شد. از هم‌اکنون بسیاری از کشورهای جهان در حال بارورکردن نظام‌های سیاسی و اقتصادی خود هستند تا نهایت بهره‌برداری را برای شهروندان خود از طریق مشارکت اقتصادی با این کشور به‌ارمغان آورند (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۵۲). استراتژیست‌های امریکایی چین سده بیست‌ویکم را این‌چنین تحلیل می‌کنند: چین توانسته است از تشنجات سیاسی بزرگ و سقوط اقتصادی خویش جلوگیری کند، در پرتاب ماهواره به فضا با شرکت‌های امریکایی در این سده رقابت خواهد کرد و چندین شرکت خواهد داشت که از فناوری بالای جهانی برخوردارند و در

سراسر جهان در دامنه گسترده‌ای از مشارکت‌ها دخیل خواهند بود. همچنین، به احتمال بسیار زیاد، چین به شبکه ارتباطی جهانی خواهد پیوست و در موقعیتی خواهد بود که از بازرسی و ارتباطات و فناوری‌های موضع‌یابی برای اهداف بازرگانی و نظامی استفاده خواهد کرد (استراتژی، امنیت ملی امریکا در سده ۲۱). تارو در زمینه اقتصاد و شرایط امروز چین می‌نویسد: چین رقیبی ترسناک و پُرابهت به نظر می‌رسد. آن کشور بیشتر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را که به دنیای درحال توسعه سرازیر می‌شود جلب می‌کند. در سال ۲۰۰۳ بیش از امریکا سرمایه‌گذاری خارجی جذب کرد و به دلیل بزرگ‌بودن چین، حتی اگر آن کشور بسیار سریع رشد کند، عرضه نیروی کار ارزان آن به سرعت از بین نخواهد رفت. عرضه نیروی کار تحصیل‌کرده آن کشور به اندازه‌ای زیاد است که به تزریق فناوری، مدیریت، و بازارهایی که همراه با سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی می‌آیند می‌تواند محصولاتی را که هم‌اکنون کشورهای توسعه‌یافته تولید می‌کنند به سرعت تولید کند. با تشدید رشد چین، کسانی که از آن کشور می‌ترسند احساس می‌کنند که رشد بقیه کشورهای دنیا در حال کاهش است. ناگفته نگذاریم که صادرات چین به امریکا طی مدت پنج سال (۲۰۰۰-۲۰۰۵) ۸۲ درصد افزایش یافت و شکوفایی شهرهای ساحلی آشکارا مشاهده شدنی است. موفقیت اقتصادی نصیب دوندگان ماراتون می‌شود نه دوندگان سرعت. چین تا کنون ثابت کرده است که دوندۀ ماراتون است نه سرعت (تارو، ۱۳۸۶: ۵۶). به قول زکریا، «در حال حاضر برای این کشور خوشایند نیست که از ابعاد نظامی، سیاسی، یا اقتصادی از حدود مرز خود عبور کند. چون ممکن است تا دهه‌هایی تنها بماند. ولی در آینده و تحت شرایطی مطلوب بر جهان مسلط خواهد شد. این کشور در حال حاضر در یک جمع‌بندی کلی در مواجهه با مسائل ریزودرشت جهانی دومین کشور مهم جهان به‌شمار می‌آید و یک عنصر اصلی و کارآمد در نظام بین‌المللی محسوب می‌گردد» (زکریا، ۱۳۹۴: ۲۹). جمله معروف ناپلئون، امپراتور ابتدای سده نوزدهم فرانسه، چنین بود: «بگذارید چین در خواب باشد چون اگر برخیزد، دنیا را تکان خواهد داد». چین پس از دوپست سال از خواب گران اکنون برخاسته و در آستانۀ تکان دادن جهان است. هیچ کشوری در جهان به قدمت چین در شرق و جنوب شرق آسیا سلطه‌ای پایدار به طول هجده سده نداشته است و نمی‌توان کشور و ملتی یافت تا این اندازه بر فرهنگ، اخلاق، و سیاست منطقه تأثیرگذار بوده باشد. بازگشت قدرتمندانه، هوشمندانه، و سریع این کشور به مرکز قدرت و سیاست‌های بین‌الملل نشان از تدبیر و تمرکز دولتمردان این کشور بر آینده‌شناسی و کاربرد راهبرد مؤلفه‌های قدرت‌ساز سده حاضر و درک درست از اولویت کارکردهای اقتصادی، سیاسی، و امنیتی قدرت نوین است. درایت یک دولتمرد و نشان دادن درست افق آینده سبب نجات و حرکت به سوی توسعه پایدار و رهایی از دور عقب‌ماندگی یک کشور است. می‌توان گفت دنگ در چین چنین نقشی را بعد از کج‌اندیشی‌ها و کوتاه‌بینی‌های مائو در فرایند توسعه و جهانی‌شدن چین امروز ایفا کرده است. دنگ به دولتمردان فردای چین می‌گفت تا پنجاه سال آینده دنیا هیچ جنگ جهانی را تجربه نخواهد کرد، حتی ارتش چین هم باید در خدمت تولید و توسعه اقتصادی و صادرات کالا برای چین باشد. امروز چین مدیون اندیشه‌های اقتصادی و سیاسی درست دولتمرد بزرگی چون دنگ و رهبران ادامه‌دهنده راهبرد برگزیده پس از اوست که با برنامه‌های عقلانی کشور را به آینده پرتاب کرد و راه را برای آینده چین نشان داد. می‌توان گفت رفتار سیاسی چین و روابط خارجی آن براساس شش هدف عمده زیر شکل گرفته است:

کاهش خطرهای اساسی‌ای که در محاصره جغرافیایی احتمالی چین وجود دارد، با توجه به روابط امنیتی امریکا با ژاپن، کره جنوبی و فیلیپین، آسیب‌پذیری به‌واسطه محرومیت از دسترسی دریایی چین از طریق تنگه مالاکا به اقیانوس هند و پس از آن به خاورمیانه، افریقا، اروپا، و دیگر مناطق و فقدان مسیرهای زمینی در دسترس، مناسب، و باثبات از لحاظ اقتصادی در درون خاک روسیه یا آسیای مرکزی برای تجارت با اروپا.

ایجاد موقعیتی مناسب برای خود در جامعه در حال ظهور آسیای شرقی (که منطقه آزاد چین، ژاپن، و کره را دربر می‌گیرد) و همچنین موقعیتی مناسب در آسه‌ان و هم‌زمان محدود کردن، اگرچه نه هنوز حذف کامل، حضور یا نقش آفرینی چشم‌گیر امریکا در این کشورها.

تحکیم جایگاه پاکستان به‌عنوان وزنه تعادل در مقابل هند و دسترسی به مسیری مستقیم و امن به‌سوی دریای عرب و خلیج فارس از طریق این کشور.

برتری یافتن به روسیه از لحاظ نفوذ اقتصادی در آسیای مرکزی و مغولستان و به دنبال برآورده کردن میزانی از نیازهای چین به منابع طبیعی در مناطقی که نسبت به افریقا و امریکای لاتین به این کشور نزدیک‌ترند.

حل و فصل مسئله تایوان، که آخرین مسئله نامشخص باقی‌مانده از دوران جنگ داخلی در این کشور است به نفع چین مطابق با فرمول «یک چین دو نظام» دنگ و غیره.

حضور مطلوب و مستقیم اقتصادی و غیرمستقیم سیاسی در شماری از کشورهای خاورمیانه، افریقا، و امریکای لاتین و به تبع آن تضمین دسترسی مداوم به مواد خام، معدنی، محصولات کشاورزی و انرژی، و هم‌زمان تضمین موقعیت مسلط محصولات تولیدی رقابتی چین در بازارهای محلی و به دنبال آن دستیابی به موقعیت سیاسی شایان توجه در عرصه جهانی به نمایندگی از چین (شاهنده و طاهایی، ۱۳۸۳: ۷۴).

شش هدف عمده راهبردی مزبور ترکیبی از منافع ژئوپلیتیکی و اقتصادی کشورند که برخی استراتژیست‌های چینی از آن به‌عنوان «حاشیه بزرگ» یاد می‌کنند، اما این استراتژیست‌ها نگاه تاریخی چین در زمینه حق قانونی این کشور برای برخورداری از نقشی مسلط در منطقه و شاید جهان را نیز منعکس می‌کنند.

کشوری مانند امریکا از سال ۱۸۸۰ میلادی برتری اقتصادی را از دست اروپا و انگلستان بیرون آورد و به مدت ۱۳۷ سال است که قدرت برتر اقتصاد جهان را با اقتدار در اختیار دارد. در دوران فترت و رکود و خموشی صنعت جهان در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ سهم امریکا در تولید جهانی به ۵۰ درصد رسید و پس از آن هم این سهم طی یک سده یک‌چهارم بوده است. بعد از جنگ جهانی دوم تا پایان دهه ۱۹۷۰ میلادی به تقریب نیمی از کل تجارت جهان را در اختیار خود گرفت و هنوز نیز به‌تنهایی بیست درصد از کل اقتصاد جهان را در اختیار دارد. نمی‌توان به‌آسانی رأی بر افول قدرت این کشور داد. همه تلاش دولتمردان امریکا در «سده امریکایی» این بوده و خواهد بود تا این کشور از حیث سه رکن قدرت اقتصادی، نظامی، و علمی، و فناوری در رأس هرم جهان قرار بگیرد و اجازه ندهد سایر رقبا این وضعیت برتر را از آن خود سازند. به‌نظر می‌رسد امریکا طی مدت چندین دهه این بازی را در برابر رقبای اروپایی و آسیایی خود با پیروزی پشت سر گذاشته، اما مدت زمانی است که از بُعد اقتصادی به‌دلیل قدرت گرفتن رقبای نوظهور آسیایی شرایط مطلوب و موفق گذشته را به‌طور کامل در اختیار ندارد. اگرچه هنوز این کشور پیش‌تاز عوامل سه‌گانه قدرت نسبت به سایر کشورهای قدرتمند جهان است. پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که در سال ۲۰۲۵ قدرت اقتصادی امریکا دو برابر چین خواهد بود. بنابر آمار سازمان اقتصاد جهانی، امریکا همچنان صحنه رقابت با سایرین بوده و از بسیاری جهات برتر و در یک نگاه جمعی هنوز نیز اقتصاد برتر جهان است. این کشور در میدان نوآوری اولین کشور جهان و در دستیابی به فناوری در ردیف نهم است و هزینه تحقیقاتی به‌تنهایی بیش از یک‌سوم از کل بودجه تحقیق و توسعه<sup>۱</sup> جهان در اختیار دارد و مقام نخست جهانی را از این بعد از آن خود ساخته است. این کشور در ایجاد و احداث مؤسسه‌های پژوهشی در جهان نسبت به تعداد مقام اول و نسبت به تعداد و جمعیت مقام دوم در جهان را داراست. با اقتدار باید گفت امریکا در این دوران‌ها در بخش تولید و بهره‌وری اقتصادی پیشگام کشورهای جهان بوده است. حال بر آن است که «سهم امریکا در رهبری جهان



مانند قدرت‌های بزرگ دیگر مورد چالش واقع شده است. با این احوال، امریکا در امور جهانی هنوز یک بازیگر محوری محسوب می‌شود. نقش حیاتی این کشور در شکل‌دهی به نظام‌های پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم و جنگ سرد به‌خوبی مشخص است و نیاز به یادآوری نیست. و درنهایت فعالیت‌های امریکا در دوران پس از جنگ سرد بد یا خوب، عامل مهمی در مراحل تکوین کنونی نظام بین‌المللی قلمداد می‌شود. امریکا با وجود چالش‌های بزرگ و پُر شمار هنوز یک ابرقدرت است. این کشور به‌عنوان یک قدرت عمده و یکی از سه کشور بزرگ دارای موقعیت برتر در میان برابرهاست. حتی در مناطقی که چین و روسیه ادعا می‌کنند که در حوزه منافع ویژه آن‌ها قرار دارد واشنگتن و هم‌پیمانان آن در گذر زمان نشان داده‌اند که حریف نیرومندی در برابر اقتدار پکن و روسیه‌اند. حضور امریکا و غرب در اروپای مرکزی، شمالی، و بالتیک، شرق و جنوب شرقی آسیا نمونه‌های مهمی از این موضوع هستند» (هال، ۱۳۹۳). اوباما، رئیس‌جمهور پیشین امریکا، این موضوع را به‌درستی درک کرده بود که می‌گفت: «امریکا به‌تنهایی و بدون همکاری و همراهی و مشارکت کشورهای دوست نمی‌تواند به اهداف منطقه‌ای خود در پاسیفیک دست یابد. از این‌رو، برای حضور خود در برابر قدرت مستمر رو به تزاید چین در حوزه‌های مختلف در این منطقه نیازمند به بهره‌گرفتن از بازیگران و هم‌پیمانان در این قلمرو بسیار بزرگ است». او ادامه می‌دهد: «در مقام رئیس‌جمهوری امریکا، تصمیم سنجیده و راهبردی گرفته‌ام: اینکه امریکا به‌عنوان یک کشور واقع در اقیانوس آرام، از طریق تقویت اصول اساسی و همراه با مشارکت نزدیک هم‌پیمانان و دوستان خود نقشی بزرگ‌تر و درازمدت در شکل‌دهی به منطقه و آینده‌اش ایفا خواهد کرد» (اوباما، نوامبر ۲۰۱۱). زکریا بر این باور است: کشور امریکا در آینده درگیر رقابت‌های شدیدی با دیگران خواهد شد؛ ولی اقتصاد این کشور و نظام اجتماعی آن توانایی رویارویی با این فشارها را دارد. برای دولت امریکا هدف‌گذاری در مقابله با دیگران در زمینه اقتصاد است. اقتصاد غنیمت‌ناچیزی نیست بلکه طعمه‌ای دندان‌گیر است که ظهور قدرت‌های دیگر از طرفی تمنای دست‌اندازی به این غنیمت را افزایش می‌دهد و این امر برای همه سودمند است. معتقدم که امریکا قدرت فائقه‌ای دارد که دیگر قدرتمندان تازه‌رسیده توان کنارزدن آن را ندارند (زکریا، ۱۳۹۴). شاید دیدگاه نظریه‌پرداز انتقادی و نئومارکسیست مطرح دانشگاه کالیفرنیا برکلی امریکا، مانند مانوئل کاستلز، برای حداقل دو دهه آینده معنا و مصداق پیدا کند که در کتاب *عصر اطلاعات پایان هزاره خود نوشت: ژئوپلیتیک نیز به‌گونه‌ای فزاینده تحت سلطه تضادی بنیادین میان چندسویگی اجرای نظامی این تصمیمات خواهد بود*. دلیل این امر این است که پس از اضمحلال شوروی و عقب‌ماندگی فناوری روسیه جدید، امریکا تنها ابرقدرت نظامی است و تا آینده نزدیک نیز چنین خواهد بود. به این ترتیب، بیشتر تصمیم‌های امنیتی برای اینکه واقعاً مؤثر و معتبر باشند، باید امریکا آن را اجرا یا حمایت کند (کاستلز، ۱۳۸۹: ۳۵).

### ظرفیت‌های ژئواکونومیکی امریکا

به اظهار بسیاری از صاحب‌نظران امریکایی، بزرگ‌ترین مزیت امریکا نسبت به سایر رقبای خود به‌ویژه چین، روسیه، ژاپن، و هند قدرت اقتصادی پویا و ممتاز این کشور است که به قول زکریا اسلحه برتر و پنهان و پیدای امریکاست. امریکا هنوز با حاشیه امنیتی بسیار زیاد بزرگ‌ترین اقتصاد ملی جهان را در سیطره و اختیار خود دارد. تنها اتحادیه اروپا با ۲۷ عضو در مقابل امریکا به‌تنهایی اندکی جلوتر ایستاده است. اما اتحادیه اروپا در مقابل امریکا دارای نرخ رشد بیکاری بیشتر و رشد اقتصادی کمتری (۱/۵ در برابر ۲/۳ درصد) است. نکته حائز اهمیت و درخور توجه این است که امریکا با وجود دهه‌ها رشد اقتصادی سریع چین و سایر کشورهای توسعه‌یافته آسیای شرقی از قبل از جنگ جهانی دوم تاکنون سهم عمده‌ای از اقتصاد جهان (۲۴/۴ درصد) را در اختیار دارد.

نای بر آن است که در سال ۲۰۱۴ مخترعان امریکایی در حدود ۱۳۳ هزار اختراع یا ۴۸ درصد کل اختراعات جهانی را در این کشور به‌ثبت رساندند و در همین سال ۲۷ درصد اختراعات جهان مربوط به چین بوده است. بسیاری استدلال



می‌کنند که امریکایی‌ها به دلیل داشتن فرهنگ کارآفرینی، بهترین صنعت سرمایه‌گذاری ریسک‌پذیر، سنت ارتباط میان دانشگاه و صنعت و سیاست‌پذیری مهاجرت، در کاربرد و تجاری‌سازی فناوری خلاق‌ترند (نای، ۲۰۱۱: ۹۶). جدول ۳ ده شرکت اول جهان از نظر درآمدزایی در سال ۲۰۱۷ را نشان می‌دهد که چهار شرکت متعلق به امریکا و سه شرکت متعلق به چین است. به زبان ژئواکونومیک، ۷۰ درصد ده شرکت اول جهان مربوط به دو کشور امریکا و چین هستند. اما از بیست شرکت برتر جهان نه شرکت آن امریکایی است یعنی ۴۵ درصد از شرکت‌های بزرگ جهان متعلق به ایالات متحده امریکاست که نشان‌دهنده قدرت اقتصادی این کشور در میان شرکت‌ها و تولید در عرصه ژئواکونومیک جهانی است.

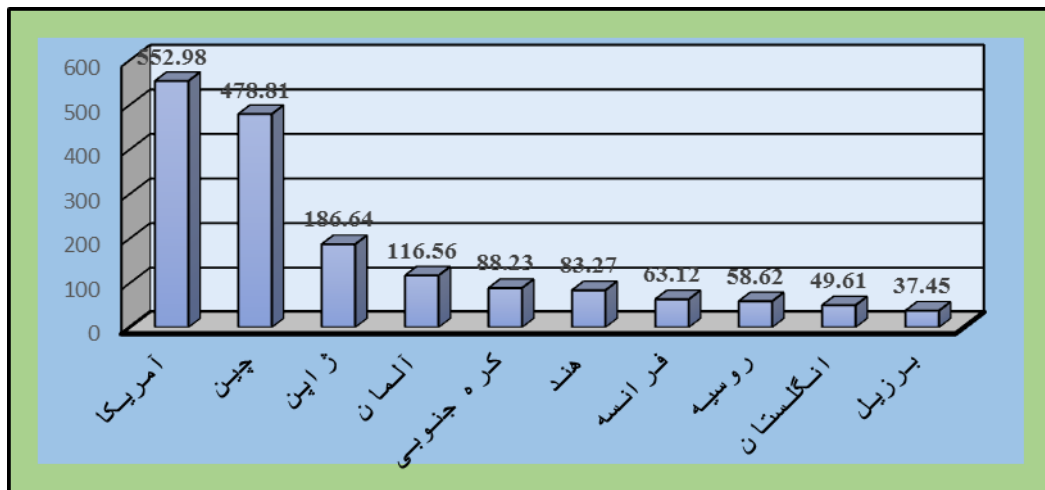
جدول ۳. ده شرکت نخست جهان همراه با درآمد اقتصادی آن‌ها

| ردیف | نام شرکت       | کشور     | درآمد در سال ۲۰۱۷ |
|------|----------------|----------|-------------------|
| ۱    | والمارت        | امریکا   | 500,343 بیلیون    |
| ۲    | شبکه دولتی     | چین      | 348,903 بیلیون    |
| ۳    | سینوپک گروه    | چین      | 326,903 بیلیون    |
| ۴    | نفت ملی چین    | چین      | 326,008 بیلیون    |
| ۵    | رویال داچ شل   | هلند     | 311,870 بیلیون    |
| ۶    | تویوتا موتور   | ژاپن     | 256,172 بیلیون    |
| ۷    | فولکس‌واگن     | آلمان    | 260,028 بیلیون    |
| ۸    | بی بی          | انگلستان | 244,582 بیلیون    |
| ۹    | اکسون موبایل   | امریکا   | 244,363 بیلیون    |
| ۱۰   | برکشایر هاتاوی | امریکا   | 242,137 بیلیون    |

منبع: سایت ثروت، ۲۰۱۶

سیستم اقتصاد سیاسی امریکا بر این فرض استوار است که هدف اصلی و اولیه فعالیت اقتصادی سودرساندن به مصرف‌کنندگان و هم‌زمان افزایش تولید ثروت است. در این سیستم توزیع ثروت دارای اهمیت ثانویه است. با وجود برخی استثنائات، اقتصاد امریکا براساس مدل نئوکلاسیک مبتنی بر اقتصاد بازار رقابتی که در آن افراد درصد افزایش منافع شخصی خود هستند عمل می‌کند و از شرکت‌های تجاری انتظار می‌رود تا سود را به حداکثر برسانند. اقتصاددانان امریکایی و برخی دولتمردان با تأکید بر این اصل که رقابت به استثنای زمانی که بازار با شکست مواجه می‌شود مهم‌ترین حامی مصرف‌کنندگان است نسبت به نقش فعال دولت در اقتصاد نگرشی منفی دارند. نقش دولت امریکا در اقتصاد نه تنها ناشی از تأثیر مدل نئوکلاسیک بر اندیشه اقتصادی، بلکه متأثر از ویژگی‌های اساسی سیستم سیاسی امریکاست. اعتقاد بر این است که وظیفه اصلی دولت نظارت بر اقتصاد، تولید کالای عمومی، و جبران شکست بازار است که از نمونه‌های آن می‌توان به اجرای سیاست‌های ضد انحصار، جلوگیری از قانون‌گذاری برای آلودگی، و حفظ سلامت جامعه اشاره کرد (گیلپین، ۱۳۹۲: ۴۵). یکی از دلایل پیشتازی طولانی‌مدت امریکا توجه بیش‌ازحد و حصر دولتمردان و جامعه این کشور به جایگاه علمی کشور در جهان و اولویت و اهمیتی که به دانش و دانشگاه قائل‌اند است. حمایت مالی دولت از دانشگاه‌ها و اختصاص بودجه دولتی برای پیشبرد اهداف علمی دانشگاه‌های کشور در زمینه این سیاست قرار دارد. به همین دلیل و سیاست انتخاب درست بیش از یک سده است که دانشگاه‌های این کشور در رأس دانشگاه‌های جهان از هر حیث قرار دارد. مؤسسه کیو اس<sup>۱</sup> در سال ۲۰۱۹، پنجاه دانشگاه برتر جهان را معرفی کرد که نوزده دانشگاه مربوط به امریکا

(۳۹درصد) و چهار دانشگاه مربوط به چین است. تفاوت تعداد دانشگاه‌های امریکا نسبت به چین نزدیک به پنج برابر است و چهار دانشگاه نخست جهان تماماً در امریکا قرار دارند (کیو اس، ۲۰۱۹). تافلر می‌گوید: امریکا در بیشتر رشته‌های فناوری دیجیتال و میکروبیولوژی و به‌طور کلی در علوم پیشتاز است و ۲۶درصد از بودجه تحقیقاتی جهان (تحقیق و توسعه) را در این راه هزینه می‌کند. براساس گزارش دبیرخانه نوبل از سال ۲۰۰۹ تا سال ۲۰۱۸ دانشمندان ایالات متحده امریکا با کسب ۴۸ جایزه نوبل (۴۲درصد کل جوایز طی ده سال اخیر)، با اختلاف مقام نخست را در میان کشورهای جهان اخذ کرده‌اند. «از ۳۸ برنده جایزه نوبل در رشته‌های فیزیک، شیمی، و پزشکی در فاصله سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۳، به‌تقریب دوسوم یا امریکایی بودند یا موقع دریافت جایزه در مؤسسات امریکایی کار می‌کردند. امریکا حداقل در زمان حاضر، نیروگاه علمی دنیا باقی مانده است» (تافلر، ۲۰۰۵: ۵۳). نمودار زیر میزان هزینه کشورهای در تحقیق و توسعه در سال ۲۰۱۸ را نشان می‌دهد که دو کشور امریکا با مبلغ ۵۵۲/۹۸ میلیارد دلار و چین با مبلغ ۴۷۴/۸۱ میلیارد دلار در مقام اول و دوم در میان ده کشور برتر جهان قرار دارند (آمار، ۲۰۱۸). براساس گزارش مجله آر و دی بیشترین رشد بودجه تحقیق و توسعه مربوط به کشور چین با ۶۸درصد رشد و بعد از آن امریکا با ۴۳درصد رشد طی سال‌های اخیر تا سال ۲۰۱۸ بوده که نشان از اهمیت و اعتبار پژوهش و توسعه برای این دو کشور بوده است (تحقیق و توسعه، ۲۰۱۸).



نمودار ۵. میزان هزینه کشورهای در تحقیق و توسعه در سال ۲۰۱۸

منبع: تحقیق و توسعه: ۲۰۱۸

در سال ۲۰۱۶ سهم امریکا از فروش محصولات نانو بیش از ۴/۵ میلیارد دلار رسیده؛ درحالی که سهم اروپا نیمی از این مبلغ بوده است. از آنجا که شرکت‌های امریکایی توانایی بالایی برای تبدیل نظریه‌های علمی و فنی به ساخت مواد و تجهیزات کاربردی دارند، این مشاغل درآمدزایی فراوانی را حاصل می‌کند. در سال ۲۰۱۶ بیش از ۶۰درصد این نوع درآمدها مربوط به امریکا بوده و حدود دوسوم صادرات کشورهای اروپایی است. امریکا و کشورهای اروپایی از اینکه در آینده مصرف‌کنندگان محصولات چینی در این حوزه باشند بسیار نگران‌اند. چین در سال ۲۰۱۳ از نظر تولید مقالات علمی نانو مقام هفتم را دارا بوده است، اما سه سال بعد در سال ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ مقام نخست تولید مقالات علمی نانو و با اختلاف بیش از ۲/۷ برابر نسبت به امریکا پیشتاز این دانش قرار دارد. اما برتری امریکا در صنعت نانو قدرت تجاری‌سازی محصولات نانو است که از چین در ده سال اخیر پیشتاز بوده و چین در دو سال اخیر در جایگاه دوم قرار داشته است. با توجه به اهمیت دانش و صنعت نانو در قرن حاضر برای تولید محصولات بازارپسند، دو کشور نیاز به همکاری

ژئواکونومیکی بیشتری دارند تا در پناه تعامل ژئواکونومیکی سود بیشتری به هم برسانند نسبت به رقابت‌های پُرهزینه و جنگ‌های تجاری و رقابت‌های ژئوپلیتیکی که اکنون گرفتار آن‌اند.

جدول ۴. تعداد مقالات علمی تولیدشده در حوزه نانو در سال ۲۰۱۷ و سهم کشورها از کل مقالات

| رتبه | کشور      | درصد  | مقالات نانو |
|------|-----------|-------|-------------|
| ۱    | چین       | ۳۶/۷۶ | ۶۵۵۴۸       |
| ۲    | امریکا    | ۱۵/۶۴ | ۲۴۱۰۰       |
| ۳    | هند       | ۸/۱۹  | ۱۲۶۱۸       |
| ۴    | ایران     | ۵/۷۰  | ۸۷۹۱        |
| ۵    | کره جنوبی | ۵۶۷   | ۸۷۳۲        |

منبع: وبسایت علوم، ۲۰۱۷

در زمینه تجارت کالا و خدمات دو کشور همکاری نزدیکی با یکدیگر دارند. براساس گزارش اداره تجارت امریکا در سال ۲۰۱۷ امریکا میزان ۹/۹ درصد واردات کالا به بازار چین را برعهده داشته و چین ۱۹ درصد صادرات خود را به بازار امریکا ارسال کرده است. موضوع قابل توجه میزان رشد صادرات امریکا به چین است که از سال ۲۰۰۴ به میزان ۳۴/۴۳ میلیارد دلار بوده اما این میزان با رشد بیش از ۳/۷ برابری در سال ۲۰۱۷ هنوز کسری صادرات دو کشور ۳/۹ برابر به نفع چین است که به شدت مورد اعتراض امریکاست و زمینه‌ای برای افزایش تعرفه‌های ۲۵ درصدی امریکا بر روی ۳۴ میلیارد دلار کالاهای چینی صادرشده به امریکا در سال ۲۰۱۸ بوده است (دفتر نمایندگی تجارت ایالات متحده، ۲۰۱۸).

چین نیز در چنین رویه‌ای به همین میزان تعرفه بر روی کالاهای امریکایی که وارد بازار چین می‌شود اعمال کرد. دو کشور وارد یک رقابت ژئواکونومیکی علیه یکدیگر شده‌اند که به نظر می‌رسد در درازمدت این رفتار اقتصادی تداوم نیابد و به سمت همکاری ژئواکومیکی گام بردارند. توانایی فناورانه و قابلیت نوآوری، که برگرفته از فرهنگ کارآفرینی و سطح بالای مؤسسات آموزش عالی امریکاست، این کشور را در رده چهارم رقابتی‌ترین اقتصادهای جهان پس از سوئیس، سوئد، و سنگاپور قرار داده است. در رده‌بندی گروه مشاورین بوستون از نوآورترین اقتصادهای دنیا به جز کره جنوبی، امریکا بالاتر از همه اقتصادهای بزرگ دنیا ایستاده است. تارو بر آن است که «آنچه برای آینده امریکا در کوتاه‌مدت بیشتر حائز اهمیت است این حقیقت است که مدعیان عمده برتری یافتن در عرصه جهانی در بیشتر رتبه‌بندی‌های اقتصادی، اجتماعی، فناوری، نظامی، و ... فاصله معناداری با امریکا دارند. این شرایط تأییدی است بر نکته‌ای که پیش‌تر بدان اشاره کردیم. در آینده نزدیک هیچ جای‌گزین برجسته‌ای برای امریکا که برخوردار از هر دو بعد قدرت نرم و سخت در عرصه بین‌المللی باشد وجود نخواهد داشت» (تارو، ۱۳۸۶: ۷۸).

یکی از برتری‌ها و مزیت‌های امریکا طی یک سده گذشته که تاکنون نیز با این کشور همراه و همگام است و در فرایند توسعه این کشور نقش‌آفرین بوده است پایگاه جمعیتی نسبتاً قوی این کشور به‌ویژه در مقایسه با اروپا، ژاپن، و روسیه است. جمعیت ۳۲۰ میلیونی امریکا که پنج درصد جمعیت جهان را شامل می‌شود، منبع اصلی قدرت این کشور در عرصه جهانی است. به‌علاوه، امریکا در معرض خطر پیری جمعیت یا حتی رشد منفی جمعیت آن‌چنان‌که دیگر کشورها با آن مواجه‌اند نیست. طبق برآورد سازمان ملل، در سال ۲۰۵۰ جمعیت امریکا ۴۰۳ میلیون نفر خواهد رسید که ۲۱/۶ درصد از آن بالای ۶۵ سال خواهند بود. در طول این دوره زمانی جمعیت اتحادیه اروپا از ۴۹۷ میلیون به ۴۹۳ میلیون نفر خواهد رسید که ۲۸/۷ درصد از آن را افراد بالای ۶۵ سال را تشکیل خواهند داد.

یکی از دلایل این تفاوت برجسته توانایی امریکا برای جذب و جلب مهاجرین با وجود مخالفت‌های داخلی اخیر با این جریان است (البته دولت اخیر امریکا برخلاف سنت تاریخی گذشته این کشور عمل می‌کند و آقای ترامپ اعلام کرده است که یکی از شعارهای انتخاباتی و برنامه‌های مهم او جلوگیری از ورود مهاجران و اخراج بخشی از آن‌ها به دلیل ورود غیرقانونی به امریکاست). نرخ خالص مهاجرت امریکا ۴,۲۵ نفر به ازای هر هزار نفر است؛ توانایی جذب جمعیت از خارج کشور هم سبب تقویت پایگاه جمعیتی امریکا می‌شود هم سبب بهبود چشم‌انداز اقتصادی و افزایش جذب بین‌المللی این کشور خواهد بود. اگر امریکا سیاست‌های ضد مهاجرتی را اجرا کند و تسلیم سیاست‌های ضد مهاجرتی و بیگانه‌ستیزی شود، سبب کاهش جذب خود در جهان- که بخش عمده‌ای از پویایی و شکوفایی این کشور بر عهده مهاجران بوده- می‌شود (کسینجر، ۲۰۱۲: ۵۴). جمعیت امریکا در حال نوسازی است. یکی از پژوهشگران امریکایی به نام نیکلاس ایزمینت به‌عنوان یکی از محققان امریکن اینترپرایز برآورد کرده است که جمعیت امریکا در سال ۲۰۳۰ به میزان ۶۵ میلیون نفر افزایش می‌یابد. درحالی‌که جمعیت اروپا ثابت خواهد ماند. توسعه‌یافته‌ترین کشورها همچنان که سده جلو می‌رود با کمبود جمعیت مواجه می‌شوند درحالی‌که امروز امریکا سومین کشور پُرجمعیت جهان به‌شمار می‌رود. پنجاه سال بعد از این نیز پیش‌بینی‌ها حکایت از این دارد که امریکا در همین رتبه باقی خواهد ماند. این مهم نه تنها با قدرت اقتصادی در ارتباط است، بلکه با توجه به این واقعیت که به تقریب همه کشورهای توسعه‌یافته در حال پیرشدن و مواجهه با جمعیت مسن فزاینده‌اند مهاجرت می‌تواند از شدت این معضل بکاهد (نای، ۲۰۱۱: ۴۵).

جدول ۵. جمعیت امریکا از سال ۲۰۱۷ تا ۲۰۵۰ را نشان می‌دهد

| سال  | جمعیت       | نرخ رشد | تغییر سالیانه | مهاجرت    | نرخ باروری | تراکم نسبی | درصد شهرنشینی |
|------|-------------|---------|---------------|-----------|------------|------------|---------------|
| ۲۰۱۷ | ۳۲۶۴۷۴,۰۱۳  | ۰/۷۳٪   | ۲,۳۵۵,۲۲۶     | ۱,۰۰۰,۰۰۰ | ۱/۸۹       | ۳۶         | ۸۲/۹٪         |
| ۲۰۲۰ | ۳۳۳,۵۴۵,۵۳۰ | ۰/۷۲٪   | ۲,۳۵۴,۳۸۰     | ۱,۰۰۰,۰۰۰ | ۱/۹        | ۳۷         | ۸۳/۶٪         |
| ۲۰۲۵ | ۳۴۵,۰۸۴,۵۵۱ | ۰/۶۸٪   | ۲,۳۰۷,۸۰۴     | ۱,۰۰۰,۰۰۰ | ۱/۹        | ۳۸         | ۸۴/۷٪         |
| ۲۰۳۰ | ۳۵۵,۷۶۴,۹۶۷ | ۰/۶۱٪   | ۲,۱۳۶,۰۸۳     | ۱,۰۰۰,۰۰۰ | ۱/۹۱       | ۳۹         | ۸۵/۸٪         |
| ۲۰۳۵ | ۳۶۵,۲۶۶,۲۲۰ | ۰/۵۳٪   | ۱,۹۰۰,۲۵۱     | ۱,۰۰۰,۰۰۰ | ۱/۹۱       | ۴۰         | ۸۷٪           |
| ۲۰۴۰ | ۳۷۳,۷۶۶,۶۵۳ | ۰/۴۶٪   | ۷۰۰,۸۷۰,۱     | ۱,۰۰۰,۰۰۰ | ۱/۹۲       | ۴۱         | ۸۸٪           |
| ۲۰۴۵ | ۳۸۱,۴۷۴,۲۹۷ | ۰/۴۱٪   | ۱,۵۴۱,۵۲۹     | ۱,۰۰۰,۰۰۰ | ۱/۹۲       | ۴۲         | ۸۹/۱٪         |
| ۲۰۵۰ | ۳۸۸,۸۶۴,۷۴۷ | ۰/۳۸٪   | ۱,۴۷۸,۰۹۰     | ۱,۰۰۰,۰۰۰ | ۱/۹۲       | ۴۳         | ۹۰/۱٪         |

Source: worldometers.com

در امریکا جمعیت کودکان در حال افزایش به نسبت سالمندان است. یکی از ویژگی‌های جمعیت امریکا تبدیل آن به یک جامعه فرزندزادی از هر قوم و قبیله‌ای و رنگ و نژاد و کیش و آیین است که با هماهنگی خاصی کنار هم زندگی می‌کنند. مؤسسه گلدن ساچ پیش‌بینی می‌کند متوسط سنی نیروی کار چین که در سال ۲۰۰۵ سی‌وسه سال بوده در سال ۲۰۵۰ به چهل‌وپنج سال برسد که جمعیتی نسبتاً سال‌خورده است. در چین در سال ۲۰۳۰ تعداد سالخوردگان بالای ۶۵ سال بیش از تعداد پانزده‌ساله‌ها خواهد بود و کشورهای آسیایی در مقابل مهاجران همانند اروپاییان دچار مشکل خواهند شد. کارآمدی جمعیت سفیدپوست امریکا همسان اروپاییان است. اگر جمعیت مهاجران نبود، این بهره‌وری در امریکا به همان میزان اروپا باقی می‌ماند. نوآوری و سخت‌کوشی همین مهاجران عامل اصلی پیشرفت امریکا بوده است. پنجاه‌درصد تحقیقات علمی این کشور را مهاجران انجام داده‌اند. در سال ۲۰۰۶، چهل درصد تحصیل‌کردگان درجه دکتری و مهندسان رشته‌های علمی و ۶۵ درصد دارندگان مدرک دکتری رایانه از همین مهاجران بوده‌اند. در سال ۲۰۱۰ پنجاه‌درصد فارغ‌التحصیلان از همه رشته‌ها مهاجران بودند و این میزان در رشته‌های علمی به ۷۵ درصد خواهد رسید.

مطالعات نشان می‌دهد همچنان که میزان فارغ‌التحصیلان مهاجر بالا می‌رود، سرانه ثبت اختراع نیز افزایش می‌یابد. استارت‌آپ‌هایی با فناوری پیشرفته مؤسسان آن مهاجران هستند. چهل درصد از پانصد شرکت موفق به وسیله مهاجران یا فرزندان آن‌ها تأسیس شده‌اند (زکریا، ۱۳۹۴: ۵۵). جدول ۶ گویای این واقعیت است که در سال ۲۰۱۷ از ۱۰۰ برند برتر دنیا ۵۸ برند مربوط به ایالات متحده آمریکا است، ۷ برند مربوط به ژاپن، و ۳ برند مربوط به کره جنوبی است و شرکت‌های دولتی و خصوصی چین در دنیای برندهای برتر جهان هیچ جایگاهی ندارند. آمریکا به‌تنهایی نزدیک به دو برابر اروپا و نزدیک به ۶ برابر آسیا دارای برند جهانی است و بعید به نظر می‌رسد تا یک دهه آینده کشوری بتواند با آمریکا از این به بعد رقابت و هم‌وردی کند.

جدول ۶. کشورهای دارنده برندهای برتر جهان در سال ۲۰۱۷

| نام کشور  | تعداد برند برتر مربوط به کشور | مجموع ارزش برندها (میلیارد دلار) |
|-----------|-------------------------------|----------------------------------|
| امریکا    | ۵۸                            | ۱۱۹۶/۶۰                          |
| آلمان     | ۱۰                            | ۱۲۸/۶۰                           |
| ژاپن      | ۷                             | ۹۶/۲۰                            |
| فرانسه    | ۷                             | ۸۵/۷۰                            |
| کره جنوبی | ۳                             | ۵۲/۵۰                            |

Source: Brand magazine, 2017

مزیت دیگر آمریکا که سایر قدرت‌های بزرگ و جهانی فاقد آن‌اند موقعیت جغرافیایی منحصر به فرد، استثنایی، و امن این کشور است. آمریکا یکی از کشورهای غنی جهان از حیث منابع معدنی و کان‌سارهای موجود در کشور است که هزینه صنعتی شدن و تداوم صنعتی ماندن را برای آمریکا تسهیل کرده است. می‌توان گفت در میان ۲۵۰ واحد سیاسی مستقل و غیرمستقل جهان جزو پنج کشور غنی جهان از نظر معادن و منابع، زمین، و آب به‌شمار می‌رود. سرزمین پهناور آمریکا مزایای اقتصادی و ظرفیت لازم برای فرایند توسعه‌یافتگی و تداوم توسعه را فراهم می‌کند. آمریکا سومین کشور وسیع جهان با ۵۰ ایالت است که وسعت بسیاری از ایالت‌های آن حتی از بعضی کشورهای توسعه‌یافته هم بزرگ‌تر و پرامکانات‌تر است (ایالت کالیفرنیا به‌تنهایی از ژاپن، انگلستان، آلمان، ایتالیا، و ... وسیع‌تر است). امروز، به یمن وسعت زیاد، منابع آب، رودخانه‌ها، و ریزش‌های جوی مطلوب آمریکا، بخش عمده‌ای از محصولات کشاورزی آن به اروپا، آمریکای لاتین، و آسیا از جمله چین صادر می‌شود. این کشور در سال ۲۰۱۷ میزان ۱۳۸/۴ میلیارد دلار محصولات کشاورزی به سراسر جهان صادر کرده که سهم چین از این مقدار ۱۹/۶ میلیارد دلار بوده است.

از بُعد ژئوپلیتیکی نیز در حوزه آسیای پاسیفیک ژاپن، کره جنوبی، و استرالیا متحدان امنیتی ایالات متحده محسوب می‌شوند. اتحادیه‌های دوجانبه ایالات متحده و ژاپن و ایالات متحده و کره جنوبی نقش حیاتی در شکل‌گیری تعامل ژئوپلیتیکی آمریکا با این کشورها و رقابت‌های ژئوپلیتیکی آمریکا و چین در این منطقه داشته است. علاوه بر آن، روابط امنیتی ایالات متحده با استرالیا، زلاندنو، و تایوان نیز عواملی سازنده و مهم از چنین نظم منطقه‌ای محسوب می‌شد. در عصر جنگ سرد بازارها، سرمایه، و فناوری ایالات متحده نقش قابل‌ملاحظه‌ای در رشد اقتصادی این بازیگران داشت و آمریکا روابط اقتصادی محکمی با آن‌ها برقرار کرده بود؛ به‌طوری‌که این ابرقدرت بزرگ‌ترین شریک تجاری آن‌ها محسوب می‌شد (سولیس، ۲۰۱۳). چنین وضعیتی در دهه گذشته دستخوش تحول شده و با رشد اقتصادی چین، این قدرت نوظهور، به بزرگ‌ترین شریک تجاری ژاپن و کره جنوبی (به‌مثابه کلیدی‌ترین متحدان منطقه‌ای آمریکا) و نیز زلاندنو، استرالیا، و تایوان (به‌عنوان شرکای مهم امنیتی‌اش) تبدیل شده است. تا سال ۲۰۱۴، حجم تجارت دوجانبه ژاپن با چین به ۳۴۰ میلیارد دلار رسیده است؛ درحالی‌که میزان تجارت دوجانبه ایالات متحده و ژاپن در همان سال معادل ۲۰۱ میلیارد دلار

بوده است. فراتر از آن، در اواخر می ۲۰۱۲، چین نیز وارد یک توافق تاریخی با توکیو و سئول شده که براساس آن مذاکرات را برای پیشبرد توافق تجارت آزاد سه‌جانبه آغاز کرده و موفقیت چنین مذاکراتی بیش از این سبب رشد نفوذ تجاری چین خواهد شد. در مورد کره جنوبی نیز تجارت خارجی چین با این دولت از ۶۳۷ میلیون دلار در سال ۱۹۹۲ به ۲۲۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱ افزایش یافته و چین به بزرگ‌ترین شریک تجاری این کشور تبدیل شده است. در مقایسه با آن، حجم تجارت دوجانبه امریکا و کره جنوبی از حدود ۹۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱ به ۱۱۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۵ افزایش یافته که شکاف بزرگی نسبت به تجارت دوجانبه چین و کره جنوبی را در مقایسه با تجارت دوجانبه امریکا و کره جنوبی نشان می‌دهد. مقایسه حجم تجارت دوجانبه تایوان با چین و ایالات متحده نیز بیانگر تحولی مشابه است؛ به‌گونه‌ای که حجم تجارت سالانه چین و تایوان تا سال ۲۰۱۴ به ۱۹۸ میلیارد دلار می‌رسد؛ این درحالی است که این میزان در سال ۱۹۹۱ معادل ۸ میلیارد دلار بوده و تا اوایل دهه ۱۹۷۰ پکن با اکراه به گسترش روابط اقتصادی با تایوان می‌نگریست (تون، ۲۰۱۵: ۱۶۷). بر این اساس، داده‌ها و شواهد نشان می‌دهد نرخ تجارت دوجانبه چین و تایوان رشد فزاینده‌ای یافته؛ درحالی‌که حجم تجارت ایالات متحده و تایوان از 61 میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ به ۶۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۵ می‌رسد که بیانگر نفوذ اقتصادی بیشتر چین در تایوان در مقایسه با امریکا است. در حوزه پاسیفیک نیز چین عنوان بزرگ‌ترین شریک تجاری را برای زلاندنو و استرالیا به‌عنوان دو متحد امنیتی امریکا کسب کرده و روابط تجاری چین و نیوزیلند رشدی فزاینده دارد. بنابراین، رشد و گسترش تعاملات چین با کشورهای متحد امریکا در حوزه آسیای پاسیفیک سبب نزدیک‌تر شدن اقتصاد این دو کشور به هم شده است (کین، ۲۰۱۶: ۲۵۷).

از سوی دیگر، ویژگی‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی ایالات متحده امریکا شامل موقعیت جغرافیایی و راهبردی، واقع‌شدن میان دو اقیانوس بزرگ آرام و اطلس، و فاصله جغرافیایی حدود ۴۰۰۰ مایلی با کانون بحران‌های جهان در سده بیستم یعنی اروپا، قرارگرفتن در حوزه شرقی اقیانوس آرام، زمینه‌های لازم برای مشارکت در طرح‌های اقتصادی ایپک و آسیا-پاسیفیک با چین، ژاپن، آسه‌ان تا استرالیا و هند را مهیا می‌کند و سده بیست‌ویکم- که مهد تمرکز سرمایه، بازار، و فناوری در این قلمرو کلان منطقه‌ای است، برای این کشور ظرفیت‌های ژئواکونومیکی ممتازی فراهم می‌کند. امریکا کشوری است که هیچ‌گاه از سوی همسایگان مورد تهدید و تهاجم قرار نگرفته و هزینه امنیت ملی و کنترل نامنی پیرامون مرزهای خود را تقریباً نداشته است. سواحل طولانی و عمیق دو اقیانوس هم‌زمینه‌ساز ایجاد بنادر تجاری و بازرگانی و زمینه‌ساز یک نیروی دریایی پویا و پُرونق را فراهم کرده و شرایط طبیعی و دریایی لازم برای صدور محصولات صنعتی و کشاورزی و خدماتی را در اختیار نظام اقتصادی این کشور قرار داده است. خود اقیانوس نقش بالانکاری در امنیت‌سازی برای مردم و دولتمردان امریکا فراهم کرده تا در گذشته با هزینه کمتری به تأمین امنیت ملی خود اقدام کنند و این ویژگی تا به امروز نیز تداوم یافته است. ذکر این نکته لازم است که بودجه دفاعی ۷۱۶ میلیارد دلاری امریکا در سال ۲۰۱۹ بیشتر به‌منظور مدیریت جهانی تسلط و تمرکز امریکا بر جهان و مدیریت چالش‌های امنیت منطقه‌ای و جهانی است تا نیازهای واقعی امنیت ملی این کشور. کوتاه سخن اینکه در سراسر گیتی کشوری را نمی‌توان یافت که همه مزیت‌های توسعه و توانمندی جهانی (اگر نگویم برتری) را یک جا در درون خود داشته باشد و هم به‌صورت طبیعی و خدادادی استعداد پیشرفت داشته باشد و هم سرشار از استعداد و خلاقیت و نوآوری و هوش ملی باشد. مزیت‌های طبیعی و دائمی فرصت‌های استثنایی و سودمندی است در اختیار امریکا برای تداوم قدرتمندی و ابرقدرتی در جهان. امریکا طی ۱۳۷ سال یعنی از سال ۱۸۸۰ تاکنون (۲۰۱۸)، که قدرتمندترین کشور جهان از همه ابعاد قدرت شناخته می‌شود، می‌تواند تا نیمه نخست سده بیست‌ویکم همچنان در عرصه قدرت جهانی بی‌رقیب باشد و با فاصله رو به کاهش چین را پشت سر خود داشته باشد یا نگه دارد.



حاصل سخن اینکه بیشتر صاحب‌نظران امریکایی (تارو، نای، کسینجر، برژینسکی، گیلپین، فرگوسن، زکریا، و ...) بر آن‌اند که سده امریکایی اگر آن را به معنای دوره تفوق استثنایی امریکا در منابع نظامی، اقتصادی، و قدرت نرم در نظر بگیریم که امریکا را در مرکز موازنه قوای جهانی و مدیریت تأمین منافع مشترک جهانی قرار داده پایان نیافته، اگرچه دارای ضعف‌های عمده‌ای شده است. برعکس آنچه مدعیان شروع سده چینی ادعا می‌کنند، ما هنوز وارد دوره جهان پساامریکا نشده‌ایم. بی‌تردید تداوم سده امریکایی به‌مانند آنچه در سده بیستم گذشت نخواهد بود. سهم امریکا از اقتصاد جهانی که پس از جنگ جهانی دوم و تا یک دهه بعد از آن نیمی از تولید جهان را در اختیار داشت رو به کاهش بوده و این وضع همچنان ادامه خواهد یافت. به قول برژینسکی، قدرت در سده بیست‌ویکم بیش از اندازه پراکنده و توزیع خواهد شد و با افزایش کشورهای توسعه‌یافته و کسب بخشی از سهم جهانی کیک اقتصاد به کاهش سهم قدرتمندانی چون امریکا منجر خواهد شد و پیچیدگی در نتیجه ظهور کشورهای متعدد توسعه‌یافته دیگر و به‌علاوه افزایش نقش بازیگران غیردولتی عرصه را برای اعمال نفوذ و سازمان‌دهی اقدامات برای کشور قدرتمندی چون امریکا مشکل خواهد کرد (برژینسکی، ۲۰۱۱: ۲۵). در سده بیست‌ویکم رهبری به معنای سلطه نیست. امریکا در این سده باید برای شریک‌داشتن دیگران در جهان چندشریکی آماده باشد. امروز با وجود میزان تفوق کمتر و قدرت رو به افول امریکا در عرصه بین‌المللی و مواجهه با جهانی پیچیده‌تر و بازیگرانی متعدد و متنوع باید دست به انتخاب راهبردی و هوشمندی در دو بُعد داخلی و خارجی بزند تا بتواند چند دهه دیگر قدرت برتر خود را یا به قولی سده امریکایی را ادامه دهد. از این پس امریکا باید قدرت‌های بزرگی مانند چین را به‌عنوان همکار ژئواکونومیکی خود با توجه به جایگاه اقتصادی، سیاسی، امنیتی، و فناوری به‌رسمیت بشناسد؛ در این میان کشور دومی هم با توجه به ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های آن‌ها نمی‌توان یافت که بتواند این نقش را بازی کند.

بنابراین، جامعه و دولت‌مردان امریکا با توجه به ویژگی‌های سیاسی و فرهنگی که مبتنی بر همکاری و مشارکت با بازیگران بزرگ اقتصادی است در درازمدت همکاری ژئواکونومیکی را بر رقابت‌ها و منازعات نظامی ترجیح خواهند داد. زیرا دولت‌هایی که در امریکا بر سرکار خواهند آمد اغلب فضای آنارشیک را که در آن به‌سر می‌برند نادیده می‌گیرند و استراتژی‌هایی اتخاذ می‌کنند که با منطق موازنه قوا در تعارض‌اند. امریکا نمونه خوبی از یک چنین رفتارهایی است، زیرا فرهنگ این کشور عمیقاً لیبرال و همکاری‌گرایانه و شدیداً مخالف عقاید واقع‌گرایانه است (میرشمایر، ۲۰۰۱). مهم‌ترین وجه لیبرالیسم باور به امکان تحول در روابط بین‌الملل به شکل همکاری، کاهش تعارضات، و نهایتاً نیل به صلح جهانی است. یکی از کانون‌های موردتوجه نظام لیبرال در روابط بین‌الملل نقش تجارت و به‌تبع آن وابستگی متقابل میان جوامع در ایجاد تحول در روابط بین کشورها و کاهش احتمال تعارضات میان دولت‌هاست. در میان اندیشمندان لیبرال کلاسیک نیز کانت معتقد بود که پیوندهای اقتصادی میان کشورها باعث همگرایی فزاینده می‌شود و در روابط میان دولت‌ها تعارضات به جای آنکه از طریق خشونت‌بار حل شود از طریق مراحل قضایی حل‌وفصل خواهد شد. در این میان لیبرال‌های بعد در دو قرن اخیر نیز این محور را مورد توجه خاص قرار داده‌اند. سنت سازه‌انگاری نیز روابط چین و امریکا را در چارچوب مؤلفه‌ها و عوامل معنایی، هنجاری، فرهنگی، و هویتی تحلیل می‌کند و بر آن است که هویت مشترک چگونگی نگرش دو دولت به یکدیگر را تعیین خواهد کرد. از این منظر، گذار چین از میراث جنگ سرد و تبدیل آن به دولت توسعه‌گرا و پیوند متقابل آن با جامعه بین‌الملل سبب خواهد شد تا هنجارهای بین‌المللی را بپذیرد و از مزایای نظام بین‌الملل سود جوید و انگیزه‌ای برای منازعه نداشته باشد (عر و وی، ۲۰۱۸). برخی محققان غربی، ضمن انتقاد از دیدگاه واقع‌گرایان درباره تعقیب منافع به‌طور مستقل توسط خود دولت‌ها، بر آن‌اند که اصولاً در شرایط «وابستگی متقابل پیچیده» این امکان وجود ندارد که هر دولتی بتواند به‌تنهایی و در چارچوب مرزهای خویش منافع خود را تأمین کند و



هدف فائزۀ دولت‌ها دیگر تأمین امنیت نظامی نیست و اهدافی چون اهداف اقتصادی و رفاهی برای دولت‌ها اهمیت می‌یابد و زور راه مناسبی برای نیل به اهدافی نظیر رفاه اقتصادی تلقی نمی‌شود (نای، ۲۰۱۱). بنابراین، در چنین شرایطی، شاخصه و قاعدۀ قرن حاضر در نظام بین‌الملل کشمکش، رقابت، همکاری، و اجماع است و هر شیوۀ دیگر استثنا و زودگذر خواهد بود. در پایان باید یادآور شد، هر میزان قدرت اقتصادی امریکا به چین نزدیک‌تر شود، همکاری ژئواکونومیک امریکا با چین افزایش خواهد یافت و هر میزان فاصلۀ اقتصادی این دو قدرت بزرگ و جهانی بیشتر باشد رقابت‌های ژئوپلیتیک بین این دو بیشتر خواهد شد.

### نتیجه‌گیری

با فروپاشی شوروی و پایان عصر تعارضات ایدئولوژیک در مقیاس جهانی، مباحث اقتصادی و ژئواکونومیک در جهت‌دهی به سیاست خارجی امریکا و چین نقش کانونی یافته است. در این میان، اقتصاد چین، از سال ۱۹۷۸، با نرخ میانگین ۱۰ درصد رشد یافته و این نرخ رشد نسبتاً بادوام بالای اقتصادی چین را قادر ساخته در زمینه‌های مختلف اقتصادی مواضع و رتبه‌هایی را که بیش از شش دهه به ایالات متحده تعلق داشت به خود اختصاص دهد. به این ترتیب، چین تا سال ۲۰۱۲ به بزرگ‌ترین صادرکننده و واردکننده جهان تبدیل شد و در سال ۲۰۱۴ در زمینۀ جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی رتبه نخست را کسب کرد و جای‌گزین امریکا شد. در منطقۀ آسیای پاسیفیک (به‌عنوان کلیدی‌ترین منطقۀ جهان در قرن بیست‌ویکم) پیامدهای ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی رشد چین برای امریکا چشم‌گیرتر است. در این پژوهش به بررسی ظرفیت‌ها و توانمندی‌های اقتصادی، سیاسی، و امنیتی امریکا و چین و الزامات همکاری‌های ژئواکونومیکی این دو کشور پرداخته شد. چین به دلیل برخورداربودن از ظرفیت بزرگ مادی و انسانی، رشد سریع و مداوم اقتصادی (بیش از چهار دهه)، و توانایی صدور کالا و خدمات بیش از امریکا علاقه‌مند به همکاری ژئواکونومیکی با امریکا و جهان است. به همین دلیل سیاست تنش‌زدایی و همکاری به جای رقابت ژئوپلیتیکی در روابط خارجی خود را تعقیب می‌کند. اما امریکا به‌طور هم‌زمان رقابت ژئوپلیتیکی و همکاری ژئواکونومیکی و در دورۀ اخیر (۲۰۱۶-۲۰۲۰) رقابت ژئواکونومیکی و ژئوپلیتیکی را در دستور و برنامه روابط خارجی خود قرار داده است. نظر به اینکه این دو قدرت بزرگ و جهانی حدود ۴۰ درصد اقتصاد جهان متعلق به آن‌هاست و تا یک دهه آینده به نیمی از سهم اقتصاد جهانی دست خواهند یافت، نیاز دو کشور در آینده به‌ضرورت همکاری ژئواکونومیکی بیش از رقابت ژئوپلیتیکی خواهد بود و به‌مرور در قالب یک قاعدۀ سیاسی- اقتصادی بین دو کشور درخواهد آمد. ضمن اینکه برنامه‌ریزی سیاست اقتصادی افزایش همکاری‌های ژئواکونومیکی بین چین و اتحادیۀ اروپا، آ.سه.ان، مرکوسور، سارک، و سیاست آسیامحوری چین در اقتصاد این کشور ظرف یک دهه گذشته در حال نتیجه‌دادن است. با این سیاست دوراندیشانه و زمینه‌های لازم- در صورت کاهش همکاری‌های ژئواکونومیکی بین امریکا و چین- اقتصاد صادراتی چین در قرن حاضر کمتر دچار نوسان خواهد شد. اساساً هر مقدار چین توسعه‌یافته‌تر، باثبات‌تر، و امن‌تر باشد بستر همکاری‌های ژئواکونومیکی بین امریکا و این کشور بیشتر فراهم می‌شود و افق آیندۀ اقتصادی، سیاسی، و امنیتی چین این را نشان می‌دهد. به‌نظر می‌آید بخش عمده‌ای از رقابت ژئوپلیتیکی امریکا متأثر از نگرانی‌های رئالیست‌های تهاجمی است که در ارتباط با دولت‌مردان امریکا هستند و بخش دیگر نفوذ صاحبان صنایع نظامی و غیرنظامی این کشور است. اما همان‌گونه که کسینجر معتقد است، چین را باید مدیریت کرد و وارد همکاری اقتصادی کرد و در مسائل بین‌المللی او را مشارکت داد، نه وارد منازعۀ نظامی با او شد. امروز چین با توجه به ظرفیت و قدرت اقتصادی، تولیدی، امنیتی- نظامی، و فناوری‌اش یک واقعیت مسلم ژئواکونومیکی و غیرقابل چشم‌پوشی در عرصۀ جغرافیای سیاسی جهان است. با توجه به اولویت ژئواکونومیکی، که ویژگی نخست این

قرن است، اولویت روابط خارجی قدرت‌های بزرگ، به‌عنوان یک قاعده، روابط ژئواکونومیکی بین کشورها از جمله چین و آمریکا افزایش خواهد یافت و رقابت ژئوپلیتیکی به‌دلیل هزینه‌های فراوان، منافع اندک، و در تضاد با همکاری‌های اقتصادی کاهش خواهد یافت. همچنین، رقابت ژئوپلیتیکی بین آمریکا و چین بازتابی از اختلافات چین با همسایگان خود در دریای چین جنوبی و شرقی خواهد بود. بنابراین، با کاهش و حل‌وفصل این تنش‌ها، رقابت‌های ژئوپلیتیکی نیز در منطقه پاسیفیک به حداقل ممکن بین دو کشور خواهد رسید. به‌عنوان یک اصل در اقتصاد سیاسی بین‌الملل چشم‌انداز روابط خارجی آمریکا و چین در قرن بیست‌ویکم و تأمین منافع ملی دو کشور در همکاری ژئواکونومیکی با یکدیگر قرار دارد نه در رقابت ژئوپلیتیکی. اگرچه رقابت ژئوپلیتیکی بین دو کشور با افزایش قدرت اقتصادی و افزایش بودجه نظامی چین و آمریکا و چالش‌های پیدا و پنهان بین کشورهای منطقه پسیفیک با چین در ذیل همکاری‌های ژئواکونومیکی چین با کشورهای منطقه و با آمریکا تداوم خواهد یافت.

## منابع

۱. برژینسکی، زیگنیف، ۱۳۹۲، چشم‌انداز استراتژیک امریکا و بحران قدرت جهانی، تهران: نشر میزان.
۲. تارو، لستر، ۱۳۸۶، برندگان و بازندگان جهانی‌شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
۳. تافلر، الوین و هایدی، ۱۳۹۱، ثروت انقلابی، تهران: نشر ماهی.
۴. تافلر، الوین، ۱۳۸۶، جابه‌جایی قدرت، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران: انتشارات علمی.
۵. زارعی، بهادر و زینی‌وند، علی، ۱۳۹۳، موقعیت راهبردی ژئواکونومیک خلیج فارس و رقابت قدرت‌ها در
۶. زارعی، بهادر، ۱۳۹۴، مطالعات منطقه‌ای خلیج فارس، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۷. زکریا، فرید، ۱۳۹۴، بازی بزرگان، ترجمه عبدالله مولایی، تهران: نشر اطلاعات.
۸. سریع القلم، محمود، ۱۳۹۰، مفهوم قدرت و عملکرد سیاست خارجی: مقایسه چین و ایران، فصلنامه روابط خارجی، شماره ۹، صص ۴۹-۷۴.
۹. سلیمان‌پور، هادی، ۱۳۹۵، چین در میانه دو قاره، فصل‌نامه روابط خارجی، ش ۸، صص ۱۴۵-۱۷۹.
۱۰. شاهنده، بهزاد و سید جواد طاهایی، ۱۳۸۳، چین نو: دنگ شیاء پینگ و اصلاحات، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
۱۱. شاهنده، بهزاد، ۱۳۷۴، سیاست و حکومت در آسیای جنوب شرقی، تهران: سمت.
۱۲. قرن بیست‌ویکم، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، ش ۴۶. ش ۲، صص ۳۱۱-۳۳۶.
۱۳. کاستلز، مانوئل، ۱۳۸۹، عصر اطلاعات پایان هزاره، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: نشر طرح نو.
۱۴. کریمی‌پور، یدالله و حیدری، محمد، ۱۳۸۸، ژئوپلیتیک کرانه‌های دریایی ایران از دیدگاه مدیریت یکپارچه مناطق ساحلی، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت معلم.
۱۵. گیلپین، رابرت، ۱۳۹۲، اقتصاد سیاسی جهانی - درک نظم اقتصاد بین‌الملل، ترجمه محمد، نشر زیتون سبز.
۱۶. لاکوست، ایو، ۱۳۹۱، از ژئوپلیتیک تا چشم‌انداز، ترجمه سیروس سهامی، تهران: پژوهشکده امیرکبیر.
۱۷. مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۹۱، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، ج ۴، تهران: سمت.
۱۸. هال، گریگوری ا، ۱۳۹۳، اقتدار، ارتقا، و استیلا، ترجمه غلام‌علی چگنی‌زاده و مرتضی دامن‌پاک. تهران: انتشارات ساحلی.
۱۹. هتته، بیوردن و همکاران، ۱۳۹۱، دیدگاه‌های کشورهای جنوب درباره منطقه‌گرایی نو، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
20. Agnew, J., 2003, *Geopolitics: Re-visioning World Politics*, second ed., London: Routledge.
21. Blacksell, M., 2006, *Political Geography*, Routledge.
22. Blackwill, Robert and Harris, Jennifer, 2016, *War By Others Means*, New York: Published By Belknap Press.
23. Bloot, Geoffrey., 2001, *The Geopolitics of Domination*, publication by Routledge.
24. Brzezinski, S., 2012, Strategic Vision: American and the Crisis of Global, *Journal of International Politics*, No. 8.
25. Brzezinski, Z., 2012, *The strategic vision of the United States and the global power crisis*, Tehran: Mizan publication.
26. Casarini, F., 2008, *The post-American word*, New York: Norton company.
27. Castells, M., 2008, *Information Age of the Millennium End*, Translated by Ahad Alighillian, Afshin Khakbaz, Tehran: Publishing tarh nou.

28. Clapsa, K., 2006, *Man, The State, and War*, New York: Columbia University Press.
29. Clinton, H. R., 2011, *American Pacific Century*, Foreign Policy magazine.
30. Clinton, H., 2011, *Economic Statecraft speech, noting the role strong economic capabilities play in underwriting elements of smart power. namely robust diplomacy and development and the strongest military in the world*. Speech delivered at the Economic Club of New York, October.
31. Cohen, S.B., 1971, *Geography and Politics in a world Divided*, New York:Oxford uni press.
32. Cohen, S.B., 1994, *Geopolitics in new world Era*, USA: west view press.
33. Cohen, S.B., 2014, *Geopolitics of the World System*, Encyclopædia Britannica Online.
34. Dodds, K.,2000. *Geopolitics : A Very Short Introductio*, London : Oxford University Press.
35. Er, lam Peng and Wei, lim tal, 2018, *The rise of China and India: A new Asian Drama*, London: World Scientific Group.
36. Fortune, 2018, *China- Europe relations: the limits of strategic partnership international politics*, No, 47.
37. Friedman, G.,2017, *Strategic Forecasting: The Impersonal Dimension of Intelligence,The Return of Geopolitical Risk*. New York: Columbia University Press.
38. Garfinkle, A., 2015, *The Geopolitical Frame in the Contemporary Middle East*, Published for the Foreign Policy Research Institute by Elsevier Ltd, July 14, P. 533.
39. Gilpin, R., 2013, *Global Political Economy - Understanding the International Economic Order*, Translation by Mohammadzitoun sabz publication.
40. Hall, G. A., 2014, *Authority, promotion, and steal*, Translated by Gholamali Chagnizadeh and Morteza Dondanpaq, Tehran: Publication of the Sahali.
41. *Hammer, A., 2014, Employment Relations in Emerging Economies: China and India, Hangzhou University Conference.*
42. Henteh, B. et al., 2012, *Views of Southern Countries on New Regionalism*, Translated by Alireza Tayeb. Tehran: Publication of the Bureau of Political and International Studies of the Ministry of Foreign Affairs.
43. [Http://www. Brand magazine.com](http://www.Brandmagazine.com), 2017.
44. [Http://www. Statista.com](http://www.Statista.com), 2018.
45. [Http://www.China Daily.com](http://www.ChinaDaily.com), 2018.
46. [Http://www.Eurostat,online data code: ext\\_lt\\_maineu.com](http://www.Eurostatonline).
47. [Http://www.International Development](http://www.InternationalDevelopment), 2015.
48. [Http://www.ITC calculations based on UN COMTRADE and ITC statistics](http://www.ITCcalculations).
49. [Http://www.Office of the United States Trade Representative.com](http://www.OfficeoftheUnitedStatesTradeRepresentative.com)
50. [Http://www.Qin,Xu and Zhang.com](http://www.Qin,XuandZhang.com) 2016.
51. [Http://www.stimated from CEIC Database](http://www.stimatedfromCEICDatabase) 2017.
52. [Http://www.Web of Science.com](http://www.WebofScience.com). 2017.
53. [Http://www.worldometers.com](http://www.worldometers.com), 2017.
54. Ikenberry, J., 2008, *The Rise of China and the future of the west, Forlan Affairs, Journal February*, PP. 23-31.
55. Jones. E., L,2014., *The European Miracle. Environments, Economies and Geopolitics in the History of Europe and Asia* ,Cambridge at the University Press.

56. Karimipour, Y. and Heidari, M., 2010, *Geipolitic Sea Shores from Integrated Coastal Management Perspective. first volume*. Tehran: Tarbiatamolem University Press.
57. Kissinger, H., 2012, *The future of US- Chinese Relations: conflict is a Choise, not a Necessity*. Foreieen Policy.
58. LaCosta, E., 2012, *From Geopolitics to the Perspective*, Translation of Cyrus Joint Stock Company, Tehran: Amir Kabir Research Institute.
59. Lee Khan nad ,M., 2016, *Sino- Indian Relations-from Hostility to mutual cooperations and complementation*, Japan center for economic research, Asia Research report.
60. Luttwak, E., 2004, *From Geopolitics to Geo- Economics*, Francis.
61. Mandelbaum, M., 2011, *The Road to Global Prosperity*, New York: Simon and Schuster.
62. Mcdougall, D., 2007, *Asia Pacific in World Politics*, Lynne Rienner publishers.
63. Mearsheimer, J., 2001, *The Tragedy of Great Power Politics (Updated Edition)*, Publisher Norton company.
64. Mojtahzadeh, P., 2012, *Geography and geographic politics*, fourth edition. Tehran: Publication of the Samt.
65. Nye, J. 2011. *the future of power*, Public Affairs, New York.
66. Petsinger, M., 2016, *Geoconomics Fellow in the US and Americas Programme at Chatham House*.
67. Qin, F.; Tao, X. and Zhaoyong, Z., 2016, *Economic Cooperation and Interdependence Between China and ASEAN: Two to Tango?*, *Chinese Global Production Networks in ASEAN*, Springer International Publishing, PP. 255-288.
68. Santasombat, Y. ed, 2015, *Impact of China, Rise on the Mekong Region* palgrave Macmillan.
69. Shahandeh, B., 1995, *Politics and Government in Southeast Asia*, Tehran: Samt publication.
70. Soilen.s, K., 2012, *Geoconomics. Publisher: BookBoon*, London: Electronic edition.
71. Solis, M., 2013, *The Containment Fallacy: China and the TPP*, Brookings Institution.
72. Solis, M., 2014, *Crude Oil Imports by Country, World's Top*.
73. Solomonpour, H., 2015, *China in the middle of two continents*, *Foreign Relations publication*, No. 8, PP. 145-178.
74. Taro, L., 2010, *Winners and Losers of Globalization*, Translated by Massoud Karbassian, Tehran: Scientific and Cultural Publishing.
75. Thun, E., 2015, *The Political Economy of State-Owned Enterprises in China and India*, Publisher Norton company.
76. Toffler, Alvin and Haydi, 2010, *Power shift*, Translated by Shahindokht Kharazmi, Tehran: Scientific publications.
77. Toffler, Alvin and Heidi, 2012, *Revolutionary wealth*, Tehran: Mahi publishing.
78. Toffler, S., 2005, *The Politics Of The Third Wave* , Publisher Routledge.
79. Westphal, K., 2013, *Unconventional oil and Gas-Global consequences*.
80. WWW. Merriam-webster.com
81. WWW.QS.com 2019.
82. WWW.World bank, 2017.
83. Zakaria, F., 2014, *Game elders*, Translation by Abdullah Mola'i, Tehran: Information publication.

84. Zarei, B. and Zainivand, A., 2014, The Strategic Position of the Gulf of Geo-Cancun and the Competitiveness of the Twenty-first Century, *Human Geography Research*, Vol. 46, No, 2, PP. 311-336.
85. Zarei, B., 2014, *Regional studies of the Persian Gulf*, Tehran: Tehran University Press.